



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

# شور جوانی و عزم مامی نبی

رضا حسینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شور جوانی و حریم های دینی

نویسنده:

رضا حسینی فر

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	شور جوانی و حریم های دینی
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	دیبچه
۱۱	پیش گفتار
۱۴	بخش اول:شورها و روح ها
۱۴	تفاوتی مهم در خواسته ها
۱۷	روح های بزرگ و روح های کوچک
۲۰	نشانه روح های بزرگ
۲۶	دلیل این تفاوت ها
۲۹	روح های بزرگ تر و ساحت های بیشتر
۳۳	یک یادآوری مهم
۳۴	ارزش گذاری خواسته ها
۳۶	جهت دهی به خواسته ها
۳۷	بخش دوم:جوانی و بالندگی روح
۳۷	اشاره
۳۸	ریزش ها و رویش ها
۴۰	«شور» یا «جنون» جوانی؟
۴۴	ارزش جوانی
۴۸	بخش سوم:درگیری جوان با حریم های دینی
۴۸	اشاره
۵۰	مروری بر خواسته ها
۵۵	پاسخ هایی برای این پرسش

۵۹	بخش چهارم: گامی به سوی پاسخ
۵۹	اشاره
۶۲	نگاهی ژرف تر
۶۲	۱. همتی به این بلندی و دنیایی به این کوچ کی!
۶۵	۲. عمر کوتاه و این همه خواسته!
۶۷	۳. درد جان کاه بشری
۷۳	بخش پنجم: آن نهایت آرزوها
۷۳	شعله های فرو خفته
۸۸	بخش ششم: رسالت دین
۸۸	اشاره
۹۰	آفرینش انسان
۹۳	آغاز قصه دین
۹۶	۱. دین و بایدها و نبایدها
۹۸	۲. دین و خواسته ها
۱۰۲	۳. دین و دنیا
۱۱۰	۴. دین و آرامش گم شده
۱۱۴	۵. دین و ارزش آدمی
۱۱۷	سخن آخر
۱۱۸	کتاب نامه
۱۲۱	درباره مرکز

## شور جوانی و حریم های دینی

### مشخصات کتاب

شور جوانی و حریم های دینی

کد: ۸۹۱

نویسنده: رضا حسینی فر

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

لیتوگرافی: سروش مهر

چاپ و صحافی: نگارش

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۵۰۰

بها: ۷۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.IR

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ و ۲۹۳۳۸۹۲

شاب ک: ۹۶۴ISBN: ۹۶۴-۸۶۰۶-۸۱-۱-۸۶۰۶-۸۱-۱

ص: ۱

اشاره





حقیقت آن است که انسان هر چه به آرزوهای خود جامه عمل می پوشاند و هر چه به کرانه خواسته هایش نزدیک تر می شود، باز هم عطش درونش فروکش نمی کند و به دنبال دست یابی به خواسته ها، نیازها و آرزوهای تازه تر است. البته این حالت، نشانه آن است که دنیا با تمام بزرگی و زشت و زیبایش، ظرف مناسبی برای آرمان ها و آرزوهای آدمی نیست.

بر این اساس، احساس بیهودگی و بی معنایی در زندگی از مهم ترین و شکننده ترین بحران های بشر امروزی است و این سرگردانی، به نگرش آدمی به جهان هستی و هستی بخش مطلق باز می گردد. اگر بنا شود که همه چیز بر گرد آدمی بچرخد و این انسان ضعیف، محور جهان آفرینش باشد، چنین احساسی بی راه نیست. در مقابل، اگر حقیقت مطلق، سرمایه زندگی آدمی و هدف، رسیدن به مقصد و مقصود واقعی باشد، به اندک های میانه راه دل نمی بندد و معشوق حقیقی را از دست نمی دهد.

آری، در نهاد آدمی، شعله ای فرو خفته است که از فطرت پاکش زبانه می کشد و آوای «مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک»، سر می دهد. اساسا انسان در فطرت خود، هر کمالی را به طور مطلق می خواهد و چه بسیارند رندانی که کمال خود را در داشتن همه کمال ها می جویند. روح اینان آن قدر بزرگ است که ایستایی و سکون و مانایی را بر خویش نمی پسندند و هر آن،

بی قرار، در پی آن هدف متعالی، در حرکتند. غایت کمال، جز خداوند نیست که همه در پی اویند، هر چند بعضی راه را از بی راهه باز نمی شناسند. البته خداوند، این روح بی نهایت خواه و این میل شدید را در نهادمان قرار داده است تا در دام مهر و محبتش قرار گیریم و به سوی او چون پرنده ای مهاجر پرواز کنیم. همان که عارف جامع، حضرت امام خمینی رحمه الله در باره اش سروده است:

سرگشته و حیران، همه در عشق تو غرقند

دل سوخته هر ناحیه بی تاب و توانند

بگشای نقاب از رخ و بنمای جمالت

تا فاش شود آنچه همه در پی آنند

در بازنمایی این راه سخت و آسان، مجموعه پیش رو به یاری پژوهشگر ارجمند، جناب حجت الاسلام والمسلمین \_رضا حسینی فر\_، با ادبیاتی جوان پسند و گویا، ره توشه طریق ما گردیده آن است تا راهنما و راهبری باشد برای رسیدن به کمال حقیقی. با سپاس از ایشان، امیدواریم مورد استفاده برنامه سازان ارجمند صدا و سیما قرار گیرد.

أَنَّهُ وَلِيٌّ التَّوْفِيقِ

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

مشت خود را محکم به فرمان کوفت؛ تندتر، تندتر!

از اینکه نتوانسته بود خود را به او برساند و رویش را کم کند، به شدت عصبانی بود، ولی چاره‌ای نداشت؛ گاز ماشین را تا ته گرفته بود و این شده بود. باید شکست را می‌پذیرفت.

برای اینکه خود را دلداری دهد، تصمیم گرفت سرعت را کم کند. وانمود کرد میلی به سبقت گرفتن ندارد.

«اگر می‌توانست» این قراضه را بفروشد و به جای آن ماشین مدل بالایی بخرد، چه می‌شد؟ تا زمانی که پس‌اندازش به او اجازه چنین کاری را بدهد، باید این «ابوطیاره» را تحمل می‌کرد.

از این کلمه و از فکر خودش خنده‌اش گرفت؛ درست یک سال و دو ماه پیش بود که به همراه خانمش برای خرید همین «ابوطیاره» رفته بود.

یادش آمد که در راه برگشت به خانه، در هوای مَلس پاییزی، خانمش گفت: «یعنی می‌شه ما هم ماشین دار بشیم؟!» و بعد با لحنی ملتسانه گفت: «آفرین، بخیرمش!»

و او نگاهش را به دوردست دوخت و با غرور گفت: «بینم چی می‌شه!» ظاهرش آرام بود، ولی در درونش باز هم غوغای یک «خواسته بزرگ» شکل گرفته بود: «خدایا! یعنی ممکنه!»

\* \* \*

جاده شلوغ نبود و با سرعتی که داشت، فرصت مناسبی پیدا کرده بود که خاطرات گذشته اش را مرور کند.

یاد دوچرخه احمد، پسر همسایه شان، افتاد. هنوز هم برق نوری دوچرخه را که چشمانش را خیره کرده بود، به خوبی به خاطر می آورد.

یاد «آرزوی آن شبش» افتاد. با همان زبان کودکانه و با خلوص تمام، دور از چشم پدر، مادر، دو خواهر و برادر بزرگش، به خدا گفت: «خدایا! فقط و فقط همین یه آرزو؛ یه دوچرخه مثِ مالِ احمد؛ قول می دم دیگه تا آخر عمر، هیچی نخوام!»

تابستان همان سال، معدل ۵/۱۹، پدرش را وادار کرد تا با قرض و قوله و کلی گرفتاری، دوچرخه ای مثل دوچرخه احمد بخرد. شاید در تمام عمرش هیچ روزی به آن اندازه خوشحال نشده بود. یادش به خیر! انگار همین دیروز بود.

\* \* \*

صفحه خاطرات خود را با لبخندی بر لب، ورق زد. به یاد ناصر، پسر حسن آقا، افتاد. تازه از سربازی برگشته بود و هنوز کاری دست و پا نکرده بود، ولی با پس انداز خود و به کمک پدرش توانسته بود موتور بخرد.

آن روزها داشتن موتور، مخصوصاً در محله های پایین شهر، به این سادگی نبود. به همین خاطر، چشم همه هم سن و سال های او، به دنبال موتور ناصر بود و از او می خواستند که آنها را سوار موتور کند. بچه های پرروتر، از او می خواستند که جلو بنشینند و خودشان گاز بدهند.

ناصر هم پسر بدی نبود؛ غُر و لُند می کرد، ولی ته دلش نمی خواست

ص: ۶

بیچه ها را ناامید کند. به علاوه، خودش هم از اینکه بیچه های محل تا این اندازه به او علاقه مند شده بودند (!) خوشحال بود.

او هم دلش می خواست؛ بدجوری هم وسوسه می شد، ولی غرورش اجازه نمی داد چنین خواهشی بکند. ناصر هم این را فهمیده بود.

آن روز، خود ناصر به او پیشنهاد کرد. و او که گویی مدت ها منتظر این لحظه بود، از جا پرید، ولی خیلی سریع خود را نگه داشت و خوشحالی بی حد خود را تا می توانست مخفی کرد.

ناصر که از حالت او خنده اش گرفته بود، بی آنکه در این باره چیزی بگوید، گفت: زود باش دیگه!

لحظاتی بعد، او سوار بر موتور، گویی بال و پر گشوده و در آسمان خدا پرواز می کند.

از آن روز به بعد تا مدت ها، تمام فکر و ذکر او، یک موتور، آن هم موتور دنده ای شده بود. او «از خدا فقط و فقط همین را می خواست».

\* \* \*

شاید تو نیز در جاده ای خلوت، یا پشت چراغ قرمز، یا زیر آسمان پرستاره یا هر جای دیگر، دفتر خاطرات «خواسته های» خود را ورق زده باشی. اگر چنین باشد، تو هم به خوبی می توانی رد این «فقط»ها را تا آنچه اکنون به دست آورده ای، دنبال کنی و از همین راه، آنچه را پس از این خواهی خواست، پیش بینی کنی.

این نوشته، تأملی است در آنچه خواسته ایم و آنچه می خواهیم؛ همچنین تأملی در آنچه باید بخواهیم؛ تا به کجا انجامد!

ص: ۷

## بخش اول: شورها و روح ها

### تفاوتی مهم در خواسته ها

تاکنون به تفاوت انسان ها در بزرگی و کوچکی خواسته هایشان توجه کرده ای؟ چرا خواسته های برخی بسیار کوچک و محدود است؟ چرا برخی انسان ها در به دست آوردن نداشته هایشان اشتباهی اندکی دارند، ولی برخی دیگر، گویی خواسته هایشان کرانه ندارد و سیری ناپذیرند؟ چنین کسانی همین که به خواسته های پیشینشان دست یافتند، یا حتی پیش از آن، به خواسته های بزرگ تر و جدیدتری می اندیشند.

اگر به دنیای اطراف خود و به کسانی که پیرامون ما هستند، نظری اندازیم، چنین اختلافی را به سادگی در خواهیم یافت، بدون اینکه بتوانیم عوامل متفاوتی مانند: منطقه جغرافیایی، فرهنگ، شغل، سن و سال یا چیزی مثل اینها را برای توجیه این اختلافات در نظر بگیریم.

راستی، چرا در حالی که یک دانش آموز یا دانشجو به حداقل نمره و به اصطلاح به «نمره های ناپلثونی» می اندیشد، هم کلاسی او به شاگرد ممتاز بودن

در مدرسه هم بسنده نمی کند و به ممتاز شدن در سطح شهر یا حتی به بیش از آن می اندیشد؟

چرا دو ورزشکار، با قدرت بدنی یکسان و استایل مناسب و مشابه، یکی به اولین مراحل موفقیت خود بسنده می کند و دیگری در چشم انداز زیبای آینده خود، به تیم ملی و حتی شهرت جهانی می اندیشد؟

چگونه می شود کسی تمام عمر، به خاطر حضور در صحنه نمایش و اجرای نقشی در یک تئاتر، به دیگران فخر می فروشد و دیگری هرگز نمی تواند آرزوی ستاره سینما شدن را به فراموشی سپارد و به همین دلیل، بازیگر موفق بودن خود را به فراموشی می سپارد و از آن لذت چندانی نمی برد؟

چرا دو همکار، یکی به کارمند جزء شدن و «دستش به جایی بند بودن» قناعت می کند و دیگری در دنیای خیال خود به مسندهای بالای اداری و ریاست های بالادست خود می اندیشد و کمتر از آن را برای خود چیزی جز شکست نمی شمارد؟

باز هم چرا یکی از تمام ثروت های دنیا به نان بخور و نمیری راضی می شود، در حالی که دیگری را می بینیم که هرچه بر ثروتشان افزوده شود، بیشتر از آن را می جویند و داشته های پیشین خود را اندک می شمارند؟ و ده ها و صدها چراغ دیگری که منتظر پاسخی مناسب به سر می برند.

نکته درخور توجه این است که گرچه شکل و صورت این تفاوت ها گوناگون است، ولی همه این تفاوت ها شباهت انکارناپذیری باهم دارند، به گونه ای که حتی می توان به این نتیجه رسید که اینها همه از یک آبشخور

اگرچه در نگاه نخست، درس خواندن و علم آموزی را از دنیای ورزش، و آن دو را از جست و جوی مقام و موقعیت اجتماعی، و آن سه را نیز از ثروت اندوزی، بیگانه می بینیم یا دست کم ارتباط چندانی بین آنها نمی یابیم، ولی نکته مشترک زیاده خواهان هر کدام از این وادی ها، به یک ویژگی کاملاً درونی باز می گردد؛ همه آنها در مقایسه با دیگرانی که در پی همان خواسته ها بوده اند، از همت های بلندتر و عالی تری برخوردار هستند.

می پرسیم: تفاوت همت ها ناشی از چیست؟ شاید برخی، پاسخ این پرسش ها را در خانواده، محیط، دوستان و... بجویند، ولی چگونه می شود که این تفاوت ها در خانواده، در محیط های یکسان و بین دوستان صمیمی هم دیده می شود؟ تأثیر خانواده، محیط، دوستان و دیگر عوامل تربیتی، بر این روحیه ها قابل انکار نیست، ولی همه اینها تنها زمینه ای را برای یک اختلاف درونی به وجود می آورند و علت این تفاوت ها به شمار نمی آیند.

به نظر می رسد پاسخ این پرسش ها را باید در درون انسان ها \_ و نه بیرون از آنها \_ جست. بیرون از ما هر اتفاقی که افتاده باشد، این ماییم که بازتاب آن را در درون خود انتخاب می کنیم و به آن جهت می بخشیم. این ما هستیم که تصمیم می گیریم از یک فرآیند بیرونی، چه تأثیرهایی بپذیریم و نسبت به آن، چه واکنشی داشته باشیم.

شاید کسانی را دیده باشید که یک شکست سخت را دلیل موجهی برای سرخوردگی، ناراحتی و افسردگی خود دانسته اند. این در حالی است که اگر راز موفقیت انسان های بزرگ را جویا شویم، بیشتر آنها یک شکست یا یک



پیشامد ناگوار را نقطه عطفی برای پیروزی‌ها و موفقیت‌های خود می‌دانند.

بنابراین، دنیا به کام هیچ کس نمی‌گردد و نسبت به هیچ کس هم دشمنی شخصی ندارد. آنچه پیش می‌آید، زمینه‌ای است تا ما در برابر آن، تصمیم لازم را بگیریم و به وسیله آن، شخصیت و آینده خود را شکل بخشیم. از همین جا است که انسان‌های با اراده و مقاوم، از دیگران ممتاز می‌گردند و مسیر موفقیت خود را می‌یابند.

## روح‌های بزرگ و روح‌های کوچک

نمی‌دانم با واژه «روح» چقدر آشنایی و این واژه، تو را به یاد چه چیزی می‌اندازد. البته مهم نیست؛ بدون اینکه به تعریف روشنی از آن نیاز داشته باشیم، می‌توانیم از این واژه بهره بگیریم.

آنچه گفته شد در درون ما است و راه رویارویی با وقایع و پیشامدها را به ما می‌آموزد، «روح» می‌نامیم. راز تفاوت انسان‌های برتری طلب نیز در روح آنها نهفته است.

برخی انسان‌ها روح‌های بزرگی دارند، آن قدر بزرگ که به نظر می‌رسد جسمشان توان تحمل آن همه بزرگی را ندارد، بلکه گویی تمام جهان هم نمی‌تواند تن پوشی برای روح بزرگشان باشد.

بزرگی و کوچکی روح، دلیلی بر خوبی یا بدی انسان‌ها نیست. البته در مورد انسان‌هایی که دارای روح‌های بزرگی هستند، یک چیز مسلم است. چنین کسانی اگر خوب باشند، می‌خواهند بهترین باشند، و اگر بد باشند، با جدیت تمام تلاش می‌کنند تا در راهی که برگزیده‌اند، از همراهان خود پیشی

گیرند. «وقتی این شور به جانب فضیلت میل کند، آدامز به آن رقابت یا برتری جویی نام می دهد و هنگامی که به سوی رذیلت گراید، وی آن را جاه طلبی می خواند».(۱)

صرف نظر از نامی که به این دو رویکرد می نهیم، هردو، نشان از روحی بزرگ دارند. بنابراین، اگر کسی چون آدولف هیتلر، این همه انسان بی گناه را به خاک و خون می کشد و میلیون ها انسان را داغدار و ماتم زده می کند و کوره های آدم سوزی به راه می اندازد و...، به این دلیل است که روح بزرگی، البته در مسیر شرارت و پلیدی، به بی کرانه ها و بی انتهایی ها می اندیشد.

به گفته امام خمینی رحمه الله:

آن وحشی خون خوار آدم گش، کمال را به آن داند که غلبه پیدا کند به جان و عرض مردم؛ و خون خواری و آدم کشی را کمال تشخیص داده و بدان صرف عمر کند.(۲)

باز به تعبیر ایشان:

حتی اشقی الاشقیاء طالب کمال است... یزید [هم] کمال خود را در قتل حسین علیه السلامی دانست.(۳)

ص: ۱۲

- 
- ۱- هانا آرنه، انقلاب، ترجمه: عزت الله فولادوند، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ص ۱۶۶.
  - ۲- سید روح الله موسوی خمینی، آداب نماز، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ص ۱۱۷.
  - ۳- سیدروح الله موسوی خمینی رحمه الله، تقریرات فلسفه امام خمینی رحمه الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۵۴.

نمی دانم تاکنون انسان هایی با روح های کوچک دیده ای یا نه؟ آیا هرگز به کوچکی و حقارت دنیایشان اندیشیده ای؟ خوبی یا بدی آنها سخن دیگری است. هم خوب های کوچک هست، هم بدهای کوچک، ولی وجه اشتراک هر دو، کوچکی و حقارت روحشان است.

\_\_ بدهای کوچکی که از علم، به چند نکته و اصطلاح، بسنده کرده اند و مرتب آن را به رخ از خود کوچک ترها می کشند؛

\_\_ بدهای کوچکی که از قدرت، به تسلط بر از خود بیچاره تری راضی شده اند و بر سرش می کوبند و از این راه، دردهای درونی خود را تسکین می بخشند؛

\_\_ بدهای کوچکی که از ثروت، به نان بخور و نمیری قناعت ورزیده اند و ای بسا که بر گرسنگان هم فخر دارایی بفروشند؛

و بدهای کوچک فراوان دیگری که هر کدام به اندک بازیچه ای، سرگرم شده اند و برای آنکه عیششان به هم نخورد، به بیش از آن هرگز نمی اندیشند. در عین حال، تمام توانشان را به کار می گیرند تا از همان اندک داشته خویش برای به زیر سلطه کشاندن و آزار دادن دیگران نهایت استفاده را ببرند.

از خوبان کوچک هم بگویم؛ خوب های کوچکی که برخلاف گروه پیشین، از دانسته ها و داشته های خود، برای سرکوب دیگران و تسلط بر آنها بهره نمی جویند، بلکه ای بسا آن را در جهت خدمت به دیگران نیز به کار گیرند. البته با اشتیاق اندکی که دارند، به زودی قانع می شوند. در نتیجه، آن اندک داشته و دانسته ای که اندوخته اند، نه به کار خودشان می آید و نه به دیگران سود چندانی می رساند.

شاید بهترین های این خوب های کوچک، همانانی باشند که برآند تا دروغ نگویند، غیبت نکنند، تهمت نزنند و از سوی دیگر، نماز بخوانند، روزه بگیرند، قرآن بخوانند، ذکر و دعایی برای خود داشته باشند، خمس مالشان را بدهند و همین.

مهم ترین مشکل این خوب های کوچک آن است که همه همتشان تنها رسیدن به میوه ها و غذاهای خوشمزه و حور و پری های بهشتی است و شاید هم برای دوری از آتش و مار و عقرب دوزخ باشد، ولی به هر جهت، همین است!

این خوب ها سر در لاک خود فرو می برند و ذکری می گویند و واجبی و مستحبی و پرهیز از حرامی و بس. اینها همین هستند که می بینی، نه بیش از این و نه کمتر از آن. اینها به معرفتی بیش از این نیاز ندارند. هرچقدر که از اعماق تو در توی قرآن بگویی و به هر میزان از علومی که در سینه بزرگان دین، چون گنجی گران بها مانده، سخن برانی، آنها حتی کنجکاو هم نمی شوند و گوشی برای شنیدن نمی یابی. اگر هم چیزی بشنوند، دلت را به این شنیده ها خوش نکن؛ زیرا در اولین فرصت و در کوتاه ترین زمان ممکن، همه شنیده ها را فراموش می کنند و به حالت اول خود باز می گردند. بهشت دلخواه اینان، درجه و از این حرف ها ندارد. بهشت آنان همان است که درخت دارد و حور و شیر و عسل و... و چیز دیگری به کارشان نمی آید. از این رو، نیازی هم به دانستن آن چیزها ندارند.

### **نشانه روح های بزرگ**

نخستین نشانه روح بزرگ، ظرفیتی است که هنگام پیشامدها از خود به

نمایش می‌گذارد. روح‌های کوچک از یک سو، به اندک‌کامی که برمی‌گیرند، به دست افشانی و پای‌کوبی می‌پردازند و به خود می‌بالند. آنها با ظرفیت کمی که دارند، به اندک‌داشته‌ای، تمام نداشته‌های خویش را به فراموشی می‌سپارند و خوش می‌شوند. از سوی دیگر، همین کسان، آن هنگام که گرفتار مشکل و مصیبتی می‌شوند، با تلنگری فرو می‌ریزند و خود را خانه‌خراب و بیچاره می‌یابند. پس از جفای‌زمانه می‌سرایند و ناله سر می‌دهند و به زمین و زمان، ناسزا می‌گویند.

در مقابل، روح‌های بزرگ، زندگی را جز درس و تجربه نمی‌دانند. از نظر آنان، شکست چیزی جز یک نتیجه و یک تجربه نیست؛ تجربه‌ای که باید برای یافتن راه درست از آن بهره گرفت. «تمام نبردهای زندگی چیزی به ما یاد می‌دهند؛ حتی نبردهایی که باعث شکست می‌شوند. اما اگر رزم‌آور خوبی باشی، نمی‌گذاری این اشتباه‌ها دوباره تکرار شود».<sup>(۱)</sup>

از نگاه اینان، مهم‌ترین بهره‌ای که می‌توان از شکست برد، کم‌شدن یکی از راه‌هایی است که برای رسیدن به هدف به آن می‌اندیشیده‌اند. در این مورد، داستان طنزگونه \_توماس ادیسون\_ شنیدنی است. می‌گویند پس از اینکه ۹۹۹ بار تلاش او برای ساختن لامپ برق به نتیجه نرسید، از او پرسیدند: آیا حاضری برای هزارمین بار شکست را تجربه کنی؟ او در پاسخ با افتخار گفت: من تاکنون شکست نخورده‌ام، بلکه هر بار، راه جدیدی را که به

ص: ۱۵

---

۱- پائولو کوئلیو، کوه پنجم، ترجمه: آرش حجازی، تهران، انتشارات کاروان، ۱۳۸۲، ص ۱۳۷.

اختراع لامپ برق منتهی نمی شود، کشف کرده ام!

انسان های بزرگ، موفقیت ها را چیزی نمی دانند جز به دست آوردن بخشی از آنچه می توانند داشته باشند. از این رو، هیچ موفقیتی نمی تواند آنها را آنچنان راضی کند که از دیگر خواسته هایشان دست بردارند و به همین مقدار بسنده کنند.

دومین نشانه روح های بزرگ، تنی است که این روح را با خود حمل می کند. تن آدمی بسان بارکشی است که از روح و جان فرمان می گیرد و او را بر پشت خود حمل می کند. طبیعی است هر اندازه روح بزرگ تر باشد، تن آدمی بیشتر در سختی و رنج قرار می گیرد و هر اندازه که روح، خرد و حقیر باشد، جسم آدمی فارغ تر و آسوده تر است و تن آسایی چنین کسی بیشتر خواهد بود.

به گفته استاد شهید \_مرتضی مطهری: \_

اگر کسی دارای روح بزرگ بشود، خواه ناخواه، تن او به زحمت و رنج می افتد. تنها آن تن ها و بدن هایی از آسایش کامل... خواب های بسیار راحت، خوراک های بسیار لذیذ و این گونه چیزها بهره مند می شوند که دارای روح های حقیر و کوچکنند. اما افرادی که روح بزرگ دارند، همین بزرگی روح آنها سبب رنج تن آنها... می شود. (۱)

از این رو، از وضعیت تن و پوسته هرکس، می توان به اندازه روح او پی برد. اشتهای روح بزرگ، زیاد است و خواسته هایش بیشتر و این تن است که

ص: ۱۶

---

۱- مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۶۷، چ ۷، صص ۱۷۱ و ۱۷۲.

ناچار باید دنبال خواسته های او به راه افتد و او را در مسیرهایی که اراده کرده است، همراهی کند.

سومین نشانه چنین روح هایی را می توان از جهانی که در آن زندگی می کنند، شناخت. اگر چه همه این کالبدها در جهانی که احساس می کنیم و با آن سرو کار داریم، زندگی می کنند، ولی جهان حقیقی انسان ها ممکن است با جهان ظاهری آنها متفاوت باشد.

کرانه جهان ما بسته به وسعت نگاه ما است؛ هر اندازه دید ما وسیع تر و نگاه ما نافذتر باشد، به همان اندازه، گستره جهانمان نیز افزایش می یابد. وسعت جهان ما بسته به همه آن چیزهایی است که بر زندگی ما تأثیر می گذارد یا از ما تأثیر می پذیرد. «هرکسی دنیا را از دریچه محیط و محل زیست خود می نگرد و خیال می کند دنیا همان است که او دارد».(۱)

اگر بنا باشد در سنجش دغدغه های درونی خود، به گستره ای بیش از چند گام پیش تر و پس تر نرسیم، باقی جهان به چه کارمان می آید؟ «چه فرقی می کند که در شهر بزرگی زندگی کنی یا در شهری کوچک؟ زندگی راستین در درون ما است».(۲)

انسان های فراوانی را می شناسیم که تمام آنچه زندگی شان را در برمی گیرد

ص: ۱۷

---

۱- سید روح الله موسوی خمینی رحمه الله، ولایت فقیه به ضمیمه جهاد اکبر، بی تا، بی نا، ص ۲۵۵.

۲- جبران خلیل جبران، گزیده نامه های عاشقانه جبران خلیل جبران، ترجمه: مجید روشنگر، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۸۳، ص ۳۸.

و بر زندگی شان تأثیر می گذارد و نگران یا شادشان می کند، از مرز کوچه، محله یا شهرشان تجاوز نمی کند. چنین انسان هایی هرگز نمی توانند ادعای دنیایی بزرگ تر از کوچه، محله یا شهرشان داشته باشند؛ چراکه هرچه بیرون از این محدوده بگذرد، برایشان بیهوده و بی معنا است؛ گویی هیچ پیشامدی در جهان رخ نداده است.

در مقابل، کسانی نیز وجود دارند که اگر در مرزهای مملکتشان نسبت به کسی که حتی هم کیش آنان نیز نیست، کمترین بی حرمتی رخ دهد، چنان برمی آشوبند که گویی نسبت به نزدیک ترین کسانشان چنین ستمی روا داشته شده است. (۱) حتی بیش از این؛ اگر در هر گوشه از جهان، پیشامدی رخ نماید، خود را مسئول رسیدگی به آن و موضع گرفتن در برابر آن می دانند. (۲) شکی نیست که تنها صاحبان روح های بزرگ هستند که می توانند گستره نگاهی به این وسعت داشته باشند.

نمی دانم تاکنون حس شوربخش و نشاط آفرینی را که در اولین رویارویی

ص: ۱۸

---

۱- آن گاه که حضرت علی علیه السلام شنید در سر مرزهای حکومت اسلامی، یاغیان به خانه زنی - غیرمسلمان - وارد شده و زیورهای او را به غارت برده اند، با خشم و اندوه، چنین می گوید: «اگر مسلمان از شنیدن چنین خبری، از اندوه و غصه جان دهد، سرزنش نمی شود، بلکه از نظر من، شایسته است چنین شود». نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲- چنان که امام خمینی رحمه الله، با درس آموزی از مکتب مولایش علی علیه السلام می فرماید: «ما شریک غم همه مظلومین جهان هستیم و پشتیبان همه مظلومان جهان». سیدروح الله موسوی خمینی رحمه الله، صحیفه امام خمینی رحمه الله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ج ۱۴، ص ۱۳۹.



با منظره گل های زیبا و عطر جان بخششان، در دامنه کوهی حیرت انگیز، در حالی که زمزمه زیبای چشمه آبی بس خنک و گوارا تو را همراهی می کند، آزموده ای یا نه؟ این همه، به علاوه سبزی دامنه های زیبا و درختان سبز و با طراوت پای چشمه و نسیم خنک و حیات بخشی که از لابه لای برگ سبز درختان می گذرد، تو را حریصانه وامی دارد تا با ولع تمام، هر چه می توانی هوای صاف و شفافبخش آن را به سوی سینه خود بکشانی؛ گویی می خواهی هر آنچه از این همه نعمت، پیش از این، از دست داده ای و همه آنچه را پس از این، از آن دور خواهی افتاد، در همین فرصت اندک، در خود ذخیره کنی.

در این منظره دل فریب و مسحور کننده، آیا باور داری که کرم ها و پشه هایی هم هست که از تمام این زیبایی ها تنها به همان میوه گندیده ای که در همان نزدیکی ها بر زمین مانده، دلخوش و شادمانند؟ آیا می توانی بفهمی که این کرم و این پشه، در تمام عمر کوتاه خود، حتی شاید نگاهی هم به محیط خارج از این میوه گندیده نمی اندازد و اصلاً نیازی هم به این کار نمی بیند؟ جهان او همین است و باقی را هر چه که هست، ارزانی دیگران می داند و به جهان خویش دل مشغول و شادمانه است.

آری، دنیای موجودات تا این اندازه با هم متفاوت و از هم دور و بیگانه است. اصولاً برخی به دلیل کوچکی و حقارت روحشان، به قدری دنیایشان حقیر و کوچک می شود که می توان زندگی و دنیایشان را به زندگی و دنیای انگل ها تشبیه کرد.

—میگل داونامونو— در این باره چه زیبا می گوید:

انگل هایی که در روده دیگر جانوران و با شیره مغذی آنها که آماده در

دسترسشان قرار می‌گیرد، زندگی می‌کنند، از آنجا که نه به دیدن و نه به شنیدن، احتیاج ندارند، عملاً هم بینایی و شنوایی ندارند. برای این انگل‌ها، جهان شنیدنی و دیدنی وجود ندارد؛ همین قدر که میزبانان بیند و بشنود، آنها را کفایت می‌کند!<sup>(۱)</sup>

### دلیل این تفاوت‌ها

به نظر من، روح‌های کوچک \_ تفاوت نمی‌کند که انسان‌های خوبی باشند یا بد \_ میوه‌های کورک شده و عقب افتاده هستی‌اند. دیده‌اید برخی میوه‌ها به هر دلیلی، کوچک می‌مانند، قیافه‌شان هم به هم می‌ریزد و از حالت عادی خود خارج می‌شود. این انسان‌ها نیز میوه‌های عقب افتاده باغ انسانیت هستند. میوه‌های رسیده و رشد یافته آفرینش، انسان‌هایی هستند با روح‌های بزرگ و زیاده‌خواه.<sup>(۲)</sup>

اینکه چرا برخی میوه‌ها نارس می‌مانند و اینکه چگونه می‌شود که برخی سیر طبیعی رشدشان را رها می‌کنند و در نیمه راه رسیدن به کمال، باز می‌مانند، سخنی است که در جای خود باید بدان پرداخت. سخن کنونی ما این است که همان گونه که در بررسی خواص و آثار میوه‌ها، باید به میوه‌های

ص: ۲۰

- 
- ۱- میگل د'آنامونو، درد جاودانگی، ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۵، چ ۳، ص ۵۸.
  - ۲- «در فطرت انسان این است که هیچ وقت بس ندارد... شما اگر فرض بکنید که تمام علوم مادی و معنوی را بدانید و بشنوید، یک وقتی که در یک جایی هست که یک علم دیگر هم هست، فطرت شما آن را هم می‌خواهد. غیرمتناهی است فطرت در همه امور». صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۱۶، ص ۴۹۷.

سالم و رسیده توجه کرد و میوه های عقب افتاده نمی توانند میزان مناسبی برای تحقیق به حساب آیند، در بررسی انسان و صفات و ویژگی های عمومی او نیز نباید به انسان های رشد نیافته مشغول شد و «انسان» را با توجه به ویژگی های این بازماندگان از مسیر کمال تعریف کرد؛ زیرا در این صورت، با دور افتادن از موضوع واقعی تحقیق، به نتایجی دست خواهیم یافت که با حقیقت، فرسنگ ها فاصله دارد.

کوتاه سخن، اگر انسان در مسیر رشد و بالندگی خود، گرفتار آفت ها و موانع نشود و بتواند سیر طبیعی خود را داشته باشد، چنین انسانی بی گمان، روحی سرکش و زیاده خواه خواهد داشت و هرگز به داشته های اندک \_ هرچند انسان های معیوب آن را زیاد پندارند \_ دلخوش نخواهد شد و همواره فریاد «هل من مزید»<sup>(۱)</sup> او شنیده می شود.

این موضوع آن قدر جدی است که «به اعتقاد \_ آدامز \_ شور کسب امتیاز و برتری، از هر قوه دیگری در انسان، اساسی تر و جالب تر است.»<sup>(۲)</sup> به گفته امام خمینی رحمه الله، آنچه گویی از ازل با انسانیت انسان پیوند خورده و در طول تاریخ بشریت همراه او بوده، یکی، عشق رسیدن به برتری و کمال است و دیگری، بیزاری از نقص و کاستی.<sup>(۳)</sup>

ص: ۲۱

---

۱- برگرفته از آیه ۳۰ سوره ق که از دوزخ پرسیده می شود: آیا پُر شدی؟ و دوزخ در پاسخ می گوید: آیا بیش از این هم هست؟

۲- انقلاب، ص ۱۶۶.

۳- نک: تقریرات فلسفه امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۵۳.

همه انسان ها با روح های بزرگ آفریده شده اند

شاید در نخستین نگاه، چنین به نظر آید که آدمیان از نظر کم خواهی و زیاده طلبی روح، با هم متفاوتند؛ تو گویی برخی از گلی سرشته شده اند که هرچقدر آب بر آن بیارد، عطششان فروکش نمی کند و برخی دیگر همان اندک آب را نیز به درستی هضم نمی کنند و بر سطح خویش باقی می گذارند.

حقیقت جز این است؛ آنچه قرآن بی پرده از آن دم می زند، سرشتی است که همه آدمیان به یک میزان از آن بهره برده اند و خداوند در بخشش کریمانه خود، هیچ کس را استثنا نکرده و همه را بهره مند ساخته است: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّذِينَ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا؛ آن سرشت خدایی، که همگان را بر آن سرشت آفرید». (روم: ۳۰)

تو گویی همه آدمیان از گلی سرشته شده اند که ویژگی اصلی آن یا دست کم یکی از آنها، عطش بی کرانی است که نسبت به کمال یابی و گریز از کاستی در درون خود دارد.

همین خمیرمایه است که همه انسان ها را به یک اندازه تشنه کرده و همه را \_ بدون اینکه فرهنگ ها، ملیت ها، عقاید، اخلاق ها، ذوق ها، عادت ها، علم و جهل ها، تمدن ها و... بتواند بر آن اثرگذار باشد \_ جويا و پویا ساخته است. (۱)

در این باره، کلامی از امام خمینی رحمه الله، راه گشا است:

عشق به کمال که در همه هست، در اینها (کسانی که از دریافت معارف محروم بوده اند) نیز هست و در این معنی بین متمدن و غیر متمدن، آفریقایی

ص: ۲۲

---

۱- نک: آداب نماز، ص ۱۱۷؛ سیدروح الله موسوی خمینی، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، صص ۱۸۰، ۱۸۲ و ۱۸۳.

و اروپایی و آسیایی و سیاه و سفید، فرقی نیست. (۱)

اینکه چرا عطش و تشنگی انسان ها تا این اندازه با هم متفاوت است و به دیگر سخن، اینکه چرا برخی در میانه راهی که لازمه انسانیتشان است، از ادامه راه باز می مانند و به آنچه دارند، بسنده می کنند، به ریزش ها و رویش های این راه برمی گردد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

مهم آن است که بپذیریم بذر باید جوانه زند، رشد یابد، به بار نشیند، تولید کند و خلاصه، همواره مسیر رشد و تعالی خود را بپیماید و اگر جز این باشد، در پی دلیلی برای آن باشیم و مشکل کار را جویا شویم.

آدمی نیز چنین است؛ او همواره باید در مسیر پویایی خود گام بردارد و به داشته های خویش دلخوش نباشد. اگر جز این باشد، باید دید چه عاملی این بذر کاشته شده در نهاد و نهان آدمی را گرفتار فرسودگی و خمودی کرده است. چه شد که این بذری که می توانست سر از خاک به در آورد و به سوی آسمان چشم دوزد و هر لحظه در اندیشه برتری جویی های خویش باشد، چنین زیر خاک و گرفتار آن ماند و همه استعدادها و توان هایش به خاک بدل شد؟ (۲)

### روح های بزرگ تر و ساحت های بیشتر

روح انسان اگر در مسیر شکوفایی و بالندگی خود قرار گیرد، هم زمان با

ص: ۲۳

---

۱- تقریرات فلسفه امام خمینی رحمه الله ، ج ۳، ص ۴۷۵.

۲- همان، ج ۳، صص ۴۸۰ و ۴۸۱.

اینکه کشش های طولی در او همواره رو به فزونی است و هر بار که به خواسته های پیشین دست می یابد، میل برداشتن گام های بعدی را در سر می پروراند؛ از نظر عرضی نیز خواسته های نو و ساحت های جدیدی، نظرش را جلب و چشمش را خیره می کند. اگر جز این باشد و به کرانه ها و ساحت های جدید نیندیشد، نشانی از ضعف روحی و عقب افتادگی آن بخش از توانایی های او و در نتیجه، نشان دهنده رشد ناهمگون و نامتوازن روح او است. (۱)

به دیگر سخن، روح های بزرگ هم زمان با اندیشه تصاحب جهان پهناورتری برای خویش، به ساحت ها و وادی های نو پیدا نیز می اندیشند. روح های بزرگ نه تنها جهان های کران مند را بر نمی تابند و همواره بر آنند تا بر کرانه جهانشان بیفزایند، بلکه بر ساحت های وجودی خود می افزایند و

ص: ۲۴

---

۱- امام خمینی رحمه الله در این باره می فرماید: «البته روح چون ضعیف است، به هر چه تمایل پیدا کرد، بیش از آن را تحمل نمی کند. مثلاً آن کسی که شغلش پهلوانی است و در میدان پهلوانی تربیت یافته است، رحمش کمتر است و دلش رقیق نیست و آن کسی که در عبادت و محراب و تسبیح است، روح شجاعت و سلحشوری ندارد، بلکه ترسو است. همه اینها از ضعف وجود است که نمی تواند در عرض هم، کمالات را تحمل نماید. لذا انسان وقتی که با کسی حرف می زند، نمی تواند خوب بشنود و یا اگر گوشش به حرف کسی است، نمی تواند حرف بزند. از کمالات بعضی وزرا محسوب شده است که در عین حالی که گوش به حرف کسی داشت، خودش هم در امور وزارتی به زیردستانش دستور می داد و او خواجه \_ علیه الرحمه \_ است، وقتی که در میان لشکر و نظام، تنظیم نظامیان می کرد، مطلب علمی را که قطب سول نمود، با کمال متانت جواب داد. والحاصل: در یک قسمت پیش رفتن و در امور دیگر عقب ماندن، از ضعف وجود است». همان، ج ۳، ص ۳۴۰.

هرگز به تک ساحتی بودن بسنده نمی کنند.

روح اگر رشدی طبیعی و موزون داشته باشد، همچنان که مال و ثروت بی کرانی می طلبد، علم نامحدود را نیز طالب است. در همان حال به قدرت مطلق نیز می اندیشد و هم زمان معشوق و محبوبی را می خواهد که در اوج زیبایی و دلبری باشد و... البته نمی توان انکار کرد که رسیدن به چنین همگونی و توازنی از عهده هرکسی بر نمی آید و تنها انسان هایی با روح های بسیار بزرگ می توانند به چنین جایگاهی راه یابند. در این میان، شگفت انگیز، آن شخصیت بی نظیری است که همه روح های بزرگ را مدهوش خویش ساخته است. به تعبیر حضرت امام خمینی رحمه الله:

عجب است از حضرت امیر علیه السلام که به میان هر جمعیت می رویم، می بینیم آنها علی می گویند و به علی در رشته معلومات خود افتخار می کنند: در زورخانه می روی، یا علی است. با پهلوانان عالم، پهلوان زبردست و بی نظیر است و سر قافله آنها است. با اینکه روح پهلوانی با رحم و دل سوزی، سازش ندارد، در عین حال، رحم و دل سوزی را در بالاترین درجه دارد... و بین عرفا که می رویم، صدای یا علی می شنویم و بین حکما که می آییم، به حکمت علی و به فهمیدن حرف او افتخار دارند. در میان فقها می رویم، از فقه او استمداد می کنند. در میان زهّاد و عباد برویم، از عبادت علی تعجب می کنند. (۱)

پرورش روح

ص: ۲۵

روح انسان نیز چون جسم او، برای بزرگ و قوی شدن، نیازمند تمرین و پرورش است؛ به هر میزان که تمرین ها و پرورش ها جدی تر و حساب شده تر باشد، به همان میزان بر کارآیی و توان مندی روح نیز افزوده خواهد شد.

روح در ابتدا بسان کودکی است مستعد و باهوش که شیوه تربیت پدر و مادر و نیز اطرافیان، این استعدادها را شکوفا یا خدای ناکرده کور و سرخورده می کند. کودکی که فرصتی برای جولان بیابد و دریابد که دیگران اجازه می دهند تا او برای رشد و شکوفایی خود گام بردارد، اعتماد به نفس خواهد یافت. در این صورت، پدر و مادر چنین کودکی، روز به روز شاهد شکوفایی بیشتر و رسیده شدن میوه وجود خویش خواهند بود. اگر هم خدای ناکرده، راهی جز این پیش گیرند و به او فرصت رشد و بالندگی ندهند و او را تحقیر و سرزنش کنند، آشکار است که از سرخورده و افسرده شدن میوه وجود خویش، چندان هم نباید تعجب کنند.

آنان که به خواسته های روحشان احترام می گذارند و در پی به اجابت رساندن خواسته های به حق او به راه می افتند، این بزرگداشت و احترام، به روحشان اعتماد می بخشد و او را در شکوفایی افزون تر یاری می رساند. از این رو، اشتیهای چنین روحی روز به روز افزایش می یابد. در این صورت است که مشکلات و پیشامدها هرگز نمی تواند او را از رسیدن به خواسته هایش ناامید و اراده اش را متزلزل کند. چنین روحی، آرام آرام و هم زمان با افزایش اشتیها، خود نیز بزرگ تر و بزرگ تر می شود، تا جایی که همه جهان، با تمام بزرگی و شکوهش، نمی تواند او را در برگیرد و آرامش



بخشد. چنین روحی شاداب و سر زنده، به تحقق خواسته های نامحدود خود می اندیشد.

«هر کس به فطرت خود رجوع کند، می یابد که قلبش به هر چه متوجه است، اگر مرتبه بالاتری از آن بیابد، فوراً قلب از اولی منصرف شود و به دیگری که کامل تر است، متوجه گردد و وقتی که به آن کامل تر رسید، به آکمل از آن متوجه گردد، بلکه آتش عشق و سوز و اشتیاق، روزافزون گردد و قلب در هیچ مرتبه از مراتب و در هیچ حدی از حدود، رحل اقامت نیندازد».<sup>(۱)</sup>

### یک یادآوری مهم

روشن است که آدمی در مسیر رشد و بالندگی خود، گرفتار مشکلات و درگیری های فراوانی خواهد شد و هرچه روح، بزرگ تر و زیاده خواه تر باشد، بی گمان با مشکلات بزرگ تری نیز دست به گریبان خواهد بود.

شاید چنین کسانی به دلیل انبوه مشکلاتی که بر سر راه آنها قرار می گیرد و هم به دلیل سرزنش ها و ملامت های اطرافیان، با خود بیندیشند که این همه زیاده خواهی برای چه؟ آیا نمی شد که ما نیز همچون خلق خدا، فارغ از این همه دغدغه زیاده طلبی، خوش بودیم؟

به خاطر داشته باشید که هرگز نباید به خاطر زیاده طلبی هایتان، خود را ملامت کنید! مبادا جان عزیزتان را با این سرزنش ها آزرده خاطر سازید! اگر

ص: ۲۷

---

۱- شرح چهل حدیث، ص ۱۸۳.

احساس کردید که روحیه قناعت به داشته ها در شما ایجاد شده است، به سرعت برای درمان این بیماری، اقدام کنید و هرگز از آرامش دروغینی که در شما ایجاد شده است، خرسند نباشید. همواره مواظب باشید تا گرفتار آفت «بس است» نشوید، مگر آنکه بخواهید این قناعت را برای رسیدن به هدفی بزرگ تر خرج کنید؛ همچون کسی که برای رسیدن به ثروت بیشتر، از خوش گذرانی های مقطعی خود دست می شوید یا کسی که برای به دست آوردن قدرت، از ثروتش مایه می گذارد و برای تصاحب قدرت از آن چشم می پوشد؛ یا چون کسی که برای به دست آوردن قدرت های معنوی، قدرت های مادی را به کناری می نهد و دنبال خواسته های بزرگ تری می رود.

به هر حال، گرفتاری ها و مشکلات پیش رو هرگز نباید شما را ناامید کند و بخواهید از دنبال کردن بقیه خواسته هایتان منصرف شوید. اگر روح و جانتان میل به علم آموزی، ثروت اندوزی، قدرت، محبت و عشق بی حد و حصر دارد، این حق مسلم و خدادادی او است؛ من و تو چرا و به چه حقی می خواهیم آن را از او به زور بستانیم و به کدام مجوز می خواهیم با سرشتمان سر جنگ و ناسازگاری داشته باشیم؟

### ارزش گذاری خواسته ها

گرچه زیاده خواهی نشانه بزرگی روح است و تفاوتی نمی کند که این زیاده خواهی در چه بستر و زمینه ای فعال شده باشد، ولی نمی توان انکار کرد که همه زیاده خواهی ها را به یک چشم نگاه نمی کنیم، بلکه آنها را با نظام ارزشی خاصی درجه بندی می کنیم و برای هر کدام امتیاز خاصی قائلیم.

آیا روح بزرگی که تمام همتش را به کار می گیرد تا در مسابقات پرخوری، برترین باشد و مثلاً سوسیسی بیشتری را در یک دقیقه ببلعد و موفق هم می شود، با صاحب مدال طلای المپیک در رشته کشتی، به یک اندازه ارزش گذاری می شوند؟

آیا کسی که با نیروی تمرکز خود یک سنگ ریزه را چند سانتی متر از زمین بلند می کند، تحسین برانگیزتر از کسی نیست که با قدرت بدنی فوق العاده خود، هواپیمایی را به دنبال خود می کشد؟

آیا دانشمندی که عمر خود را مثلاً صرف فیزیک کوانتوم می کند، با آنکه افتخارش، تحقیقی ۵۰ ساله بر روی حرکات دُم سگ بود، یکسان دیده می شوند؟

آیا ارزش قدرت کسی که با جلب رضایت مردم، بر قلب های آنها حکومت می کند، با کسی که با زور و فریب به حکومتی رسیده، قابل مقایسه است؟

روشن است که گرچه این نمونه ها و نمونه های فراوان دیگر، همگی از روح های بزرگی برخوردارند، ولی این مانع نمی شود تا ما با توجه به عوامل مختلفی که در ذهن داریم، به ارزش گذاری کار اینان نپردازیم و نسبت به اینان حکمی نداشته باشیم.

از جمله این ملاک ها می توان به مواردی چون: سودمندی، انسانی بودن و اخلاقی بودن اشاره کرد. شاید بتوان گفت هرچقدر آن عمل به جنبه های انسانی و معنوی نزدیک تر باشد، به همان اندازه در ارزش گذاری، امتیاز

## جهت دهی به خواسته ها

بنابراین، کسانی که به پرورش روح خود می اندیشند و نگران رشد و شکوفایی آنند، باید همواره هشیار باشند تا از سویی، رسیدن به بخشی از خواسته ها، آنان را از دیگر خواسته های روح محروم نسازد و از سوی دیگر، در جست و جوی هر کدام از این خواسته ها به بی راهه نروند و گرفتار سراب ها نشوند.

در این راه، تنها کاری که باید انجام دهیم، از یک طرف، جهت دهی درست به خواسته ها است، ابتدا باید به درستی فهمید که این روح طالب چیست و به دنبال چه می گردد. سپس در پی کسب آن به راه افتمیم و به تصاحبش بیندیشیم.

از طرف دیگر، باید همواره راه و نیز مقصد خود را مرور کنیم و از درستی آن آسوده خاطر شویم، تا بتوانیم سراب ها و آب نماها را بازشناسیم و عمرمان را در کج راهه ها به هدر ندهیم و در مسیر رسیدن به خواسته هایمان کامیاب تر باشیم.

باید توجه داشت که این عمر، بهای رسیدن به همه خواسته هایمان است و اگر نتوانیم به همه آنها جامه عمل بپوشانیم، به هر میزان که صرف نظر کرده ایم، به همان میزان نیز بازنده بوده ایم. البته جهت دهی به خواسته ها و تشخیص خواسته های حقیقی در سراب های فراوان میانه راه، نیازمند بررسی

ص: ۳۰

بیشتری است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

## بخش دوم: جوانی و بالندگی روح

### اشاره

این توفندگی و بزرگی طلبی گرچه در خردسالی و کودکی جوانه می زند و خودی نشان می دهد و تا میان سالی، بلکه تا پیری و فرتوتی هم امتداد می یابد، ولی در جوانی است که به صورت اعجاب انگیزی به رشد و بالندگی می رسد و هم‌اورد می طلبد و بر آن است که اگر چرخ گردون هم بر کامش نگردد، آن را به هم ریزد. در جوانی، سدها و موانع، بر سر راه بزرگی طلبی جوان قرار می گیرند و چون کالبدی تنگ و نفس گیر، جان پرتلاطم او را می فشارند و او را به ایستایی و خمودی می خوانند. در این سن و سال، گویی همه و همه یک دل و دین می شوند تا او را از رسیدن به خواسته های بلند پروازانه اش باز دارند و در همین زمان است که روح خروشان و جان خشمگین جوان، سر به طغیان برمی دارد و با شکستن همه حریم ها و حد و مرزهای پیش رو، پی بزرگی جویی خویش را می گیرد.

ص: ۳۱

میوه این سن و سال و مولود این همه تلاش و مبارزه، روح های بلند و همت هایی عالی است که برخی از آنها هر از گاهی خودی نشان می دهند و محیط پیرامون خود یا حتی بیش از آن و برخی نیز تاریخ را حیران خویش می سازند. صد البته که بسیاری از این روح های بزرگ \_ به هر دلیلی \_ در پس پرده و حجاب باقی می مانند و کسی از آن دریای توفنده ای که در کالبدی کوچک و حقیر پنهان شده است، خبردار نمی شود و چونان «جهان بنشسته در گوشه ای»<sup>(۱)</sup> به جهان ساخته خویش سرگرم می شوند.

## ریزش ها و رویش ها

البته روشن است که همه این طغیان ها به فرجام نمی رسد و همه این موانع شکسته نمی شوند. هستند روح های به شور آمده ای که پس از اینکه بارها به قصد شکستن حریم ها و سدهای پیش رو، با تمام توان، خود را به این موانع می کوبند، ولی پس از مدت ها تلاش، سرخورده می شوند، توان می بازند و به آنچه در دسترس است، دلخوش می شوند. اگر هم زمانه با آنها و کام دلشان نساخت، آنان با زمانه و آنچه می پسندد، می سازند.

حقیقت این است که در راه رویش و بالندگی روح های بزرگ، این ریزش ها و خشکیدن ها نیز وجود دارد و از آن گریزی نیست. اینها همان هایی هستند که ما آنها را به میوه های کورک جهان طبیعت تشبیه کردیم. اینان

ص: ۳۲

---

۱- اشاره به بیتی است که می فرماید: هر آن کس ز دانش برد خوشه ای جهانی است بنشسته در گوشه ای

کسانی هستند که به هر دلیلی \_ موجه یا ناموجه \_ در برخورد موج های سهمگین خواسته ها و اراده هایشان با سیل شکن ها و صخره های محیط پیرامون خود، آرام آرام از شدت و قدرتشان کاسته می شود و در فرجام، به آنچه محیط می پسندد یا آنچه در این مدت کاسب بوده اند، تن می سپارند. آن گاه خسته از این همه خواسته نافرجام یا بدفرجام، به محیطی آرام و بی جنگ و جدال برای تن پروری می اندیشند و در کنار دریای آرام آنچه «قسمت خویش» می پندارند، به «موج سواری» بر گذر زمانه مشغول می شوند. سپس از مسیر رشد و بالندگی انسانی \_ با شجاعت یا با هزار توجیه و بهانه \_ رسماً استعفا می دهند یا خود را بازنشسته می سازند و استعداد خدادادی رشد و نمو خود را به دست خود، نابود می کنند. به تعبیر امام خمینی رحمه الله:

این بذر و قوه کمال [طلبی در همگان] هست، ولی ممکن است بذر در همان بذریت مانده باشد. (۱)

بسیاری از این کسان، چون به گذشته و بلند پروازی های دوران جوانی خود می نگرند و آنها را به خاطر می آورند یا زمانی که کسی را در حال و هوای آن دوران خود می بینند، از سر تمسخر و تحقیر به گذر و گذار این اوهام و افکار اشاره می کنند یا با ژستی فیلسوفانه، به «فکر نان بودن؛ که خریزه آب است» را توصیه می کنند. ممکن هم هست با تواضع اقرار کنند که ما هم ماه ها و سال ها به این افکار بها دادیم و از این همه، هیچ نصیبتی نبردیم و دردمندانه توصیه کنند که شما نیز تجربه تلخ ما را تکرار نکنید؛ شاید هم از

ص: ۳۳

سرِ غرور و نخوت، با تمسخرِ دردمندان این راه، بکوشند درد درونی خویش را اندکی تسلا بخشند.

صرف نظر از اختلاف بُعد اخلاقی این رویکردهای متفاوت، نتیجه این همه یکی است؛ هر کدام به گونه ای تلاش دارند تا صورت مسئله ای را که از حل آن ناتوان مانده اند، پاک کنند تا مشکلشان حل شود! و آشکار است که مشکلشان نیز به راحتی حل می شود و استعفا یا درخواست بازنشستگی شان نیز پذیرفته است؛ چرا که خود، به چیز دیگری نمی اندیشند و توان بیشتر از آن را در خود نمی بینند. (۱)

### «شور» یا «جنون» جوانی؟

حقیقت کدام است؟ آیا آن ناشناخته ای که جوان پرشور و شر، دردمندانه در پی آن است و در طلبش خود را به آب و آتش می زند، خیالی و اتلاف عمری بیش نیست؟ و آیا حق با آن عاقلان مصلحت اندیشی است که خود را از خطر رهانیده و راه عافیت پیش گرفته اند و جوان جو یا و پویا را با برچسب جهل و جنون، به ایستایی و سکون فرا می خوانند؟ از کجا معلوم آنچه جوان انجام می دهد، جنون باشد؟ چرا تحرک و پویایی را باید «جنون» بنامیم و خمودی و سستی را «عاقلانه» زیستن؟

ص: ۳۴

---

۱- البته باید توجه داشت که در میان این همه تحقیر و توییح و نصیحت های مصلحت اندیشان و خستگان راه، گاه توصیه هایی بسیار سودمند از اهل راه و صاحبان روح های بزرگ نیز به ما می رسد؛ کسانی که با فراز و نشیب های راه آشنایند و سراب ها را می شناسند. بی گمان، بهره بردن از چنین توصیه هایی شرط عقل و راز رسیدن به مقصود است.



آیا می دانید در دنیای دیوانگان، این عاقلان هستند که مضحک و مسخره به نظر می رسند و این عقل است که دارنده آن متهم به نوعی جنون \_ با هر تعبیری که دیوانگان به کار می برند \_ خواهد شد؟

در این زمینه، داستان زیبایی نقل می کنند. گویند در زمان های بسیار دور، جادوگری، معجون جنون را در آب تنها چاه شهر ریخت. همه مردم شهر، جز پادشاه و خانواده اش که چاه دیگری داشتند، از آن آب نوشیدند و دیوانه شدند.

پادشاه برای آنکه آرامش شهر به هم نخورد، پشت سر هم دستور صادر می کرد، ولی مشکل اینجا بود که مأموران او نیز از همان آب نوشیده بودند. همه مردم دستورهای پادشاه را به تمسخر گرفتند و او را دیوانه خواندند و قصد جانش کردند.

شاه تصمیم گرفت از شهر فرار کند، ولی همسرش از او خواست تا آنها نیز از همان آب چاه بیاشامند. پادشاه هم پذیرفت و از آن پس امنیت و آرامش به شهر بازگشت!

باری، گاه معیارها کاملاً به هم می ریزد؛ آنکه سر در لاک خود دارد و راه خویش می گیرد، دیوانه خوانده می شود و جمعی که تنها برای سرگرمی و گذران وقت، به آزار او می پردازند تا او خشمگین شود و به ناسزاگویی آنان پردازد و آنان بخندند، عاقل و فرزانه خوانده می شوند!!

منظورم آن است که شاید آنچه در جامعه دیده می شود، برای کسانی که در پی زیاده خواهی خویشند، این توهّم را پیش آورد که پس چرا جز این می بینیم؟ چرا معمولاً بلندپروازان را انکار می کنند و به «معقول» بودن فرا

می خوانند؟ صریح تر بگویم، چرا واژه «جوانی» غالباً در کنار «جاهلی» یا حتی «جنون» به کار برده می شود و چرا کسی که با موفقیت و به سلامت (!! ) این دوران را سپری کرد و چون بسیاری دیگر \_ به تعبیر من \_ کورک ماند، گویی عاقبت به خیر شده و از مخمصه، جان سالم به در برده است.

جای نگرانی نیست؛ همین انسان های به ظاهر آرامی که متکبرانه خود را موفق و پیروز نشان می دهند و فیلم رضایت و رسیدن به همه خواسته های خویش را بازی می کنند؛ همین هایی که جوان را به آرامش و معقول بودن فرا می خوانند، اگر به درونشان راه یابی و اگر بتوانی یک جایگاه و یک مرتبه بالاتر از آنچه را اکنون به آن دل خوش کرده اند، به آنها بنمایانی، خواهی دید که چگونه حریصانه بر آن چنگ می اندازند و در تصاحبش می کوشند؛ البته به شرط آنکه چنگ انداختن و تصاحب آن جایگاه جدید، زحمت چندانی نداشته باشد!

به دیگر سخن، آنها سیر نشده اند، بلکه کوه یخی همتشان آب شده است و با این همت اندک، توان پیمودن قله های ترقی را از دست داده اند. تنها به این دلیل است که توصیه به زهد و دل بردن از برتری ها را سر داده اند تا شاید بتوانند توجیه خوبی برای این خستگی و بی حالی و برای این رها کردن خواسته های دل بیابند؛ غافل از اینکه حتی اگر بتوانند همه انسان ها را هم از پیمودن این راه منصرف کنند، این عذاب محرومیت و این غم سنگین نرسیدن به مراد دل، همچنان جان را می آزارد و روح را ناآرام می سازد.

پس به خاطر بسیار که تنها فرق جوان لبریز از شور و اشتیاق رسیدن به نداشته ها، با آن مسند نشین نصیحت گو یا تمسخر کننده، تنها و تنها در اراده

آهنین و عزم راسخ این جوان است و بی حالی و بی مایگی آن مسندنشین؛ و گرنه هر دو \_ حتی شاید بتوان گفت به یک اندازه \_ عشق رسیدن به مدارج بالاتر را در درون خود دارند.

کوتاه سخن آنکه جای هیچ ابهامی نیست؛ جدای از همه این حرف و حدیث ها، و همه آنچه دیگران می گویند و نمی گویند، هر کس به درون خود مراجعه کند، آنهایی را که همت های بلندی دارند، رشد یافته تر و ارزشمندتر می یابد و برای این دریافت درونی، هیچ حجت و برهانی نمی طلبد.

از وجدان خود پرسیم: آیا \_ ابوریحان بیرونی \_ را که تا آخرین لحظات عمر از دانش جویی باز نایستاد یا اندیشمندان فراوان دیگری را که چون او بوده اند، رشد یافته تر از کسانی نمی یابیم که یا اصلاً دانش فرانگرفتند، یا به اندکی بسنده کردند؟ آیا زیاده خواهی چنین فرزانه گانی را تحسین نمی کنیم؟

آیا \_ صرف نظر از داوری در مورد درستی یا نادرستی راهشان \_ کسانی را که با فکر و تلاش خود توانسته اند ثروت کلانی به دست آورند، تازه به آن هم قانع نشده اند و برای افزایش دارایی های خود همواره تلاش می کنند، با تنبلان بی حال و بی عقلی که عرضه به دست آوردن نان شبشان را هم ندارند، برابر می دانیم؟

این و موارد فراوان دیگری، گواهی است صادق بر اینکه ما، صرف نظر از داوری مان درباره درستی و نادرستی راهشان، به زیاده طلبی انسان ها ارج

می نهیم و آن را نوعی کمال به شمار می آوریم. (۱)

بنابراین، تنها راه پیش روی ما برای اینکه بر سرشت انسانی خود باقی بمانیم، این است که نه تنها روح زیاده خواه خود را سرزنش نکنیم، بلکه آن را ارج نهیم و پاسدار این زیاده طلبی ها باشیم. اگر هم هر زمان و به هر دلیلی، این شعله ها فروکش کرد، باید به سرعت در پی مداوای روح خود باشیم و این بیماری مهلک را از جان خود بزدایم.

## ارزش جوانی

خدای جوانان بهتر از هر کسی می داند که جوانی چه متاعی است و تا چه میزان برای دست یابی به خواسته های بزرگ آدمی، راه گشا است. شور جوان، سرشاری جوان، روشنی دل جوان، پاکی و معصومیت جوان، قلب حق خواه و حق جوی جوان، اندیشه روشن جوان، ذهن خلاق و سازنده جوان و... همه و همه دست به دست هم، معجون شگفتی آفرین «جوانی» را رقم زده و اعجازی بزرگ آفریده است.

آن کس که قدر و قیمت عمر کوتاه آدمی را در مقایسه با حجم وسیع خواسته های او شناخته است و از آن مهم تر، آن کس که با جوانی \_ این شگفت انگیزترین و پربارترین انرژی متراکم جهان هستی \_ آشنا است و آن

ص: ۳۸

---

۱- اگرچه بنا به دلایلی که خواهد آمد، در برخی زمینه ها، میانه روی را تجویز می کنیم یا حتی ورود به برخی ساحت ها را ناپسند می شماریم، ولی این تعدیل ها و این مذمت ها برای رسیدن به اهدافی بلندتر و باشکوه تر است.

کس که با وسعت و عمق خواسته های آدمی و میل بی حد و حصر او در کسب برتری ها، به خوبی روبه رو شده است، می داند این گوهر بی قیمت و بی مانند را در بازار مکاره و شلوغ و بی در و پیکر این دنیا، چگونه باید پاس داشت و چه سان باید از آن بهره جست.

اسف انگیز حال آن کودک اندیشگانی است که به گفته ملای روم، برای به دست آوردن قرصی نان یا چیزی از این دست، گوهر گران بهای خود را از کف می دهند:

هر که او ارزان خرد، ارزان دهد

گوهری، طفلی به قرصی نان دهد<sup>(۱)</sup>

صد افسوس که چنین فردی زمانی به این زیان بزرگ پی می برد که دیگر آن گوهر گران را در کف ندارد و اندوه و حسرت نیز به کارش نمی آید: «شیئان لا یعرف محلّهما إلاّ من فقهدهما: الشباب و العافیه؛ ارزش دو چیز جز برای کسی که آن را از دستش داده است، شناخته نمی شود: جوانی و سلامتی»<sup>(۲)</sup>.

اگر این همه توان و انرژی، آن گونه که باید، به کار گرفته شود؛ اگر اهداف و خواسته ها به درستی سامان یابند؛ اگر راه ها با مطالعه، تأمل و مشورت به خوبی مشخص گردند؛ اگر کج راهه ها و پرتگاه های راه شناخته شوند؛ اگر حساب شده و دقیق گام برداریم، موهبت جوانی چنان شتابی به

ص: ۳۹

---

۱- جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۲، ص ۱۴۰۰.

حرکت آدمی می بخشد و چنان راه صد ساله را نزدیک می سازد که می توان گوی سبقت را از همگان ربود و صدرنشین قله های موفقیت گردید.

به همین دلیل، آن قلب رئوف، دردمندانه از جوانان چنین می خواهد:

شما که اکنون جوانید، نیروی جوانی دارید، بر قوای خود مسلط می باشید و هنوز ضعف جسمی بر شما چیره نشده است، اگر به فکر تزکیه و ساختن خویش نباشید، هنگام پیری که ضعف، سستی، رخوت و سردی بر جسم و جان شما چیره شد و نیروی اراده و تصمیم و مقاومت را از دست دادید، چگونه می توانید خود را بسازید؟! شما تا جوان هستید، می توانید کاری انجام دهید. (۱)

در جایی دیگر به فرزند خود و به همه فرزندان خویش که فرزندان این آب و خاکند، با فروتنی و از سرِ اخلاص و خیر خواهی چنین سفارش می کند:

بدان که یک روز خواهی بر جوانی \_ که به همین سرگرمی ها یا بالاتر از آن \_ از دست رفت، همچون من عقب مانده از قافله عشاق دوست، خدای نخواستہ بار سنگین تأسف را به دوش می کشی. پس از این پیر بینوا بشنو که این بار را بر دوش دارد و زیر آن خم شده است: به این اصطلاحات که دام ابلیس است بسنده مکن و در جست و جوی او \_ جلّ و علا \_ باش.

جوانی ها و عیش و نوش های آن بسیار زود گذر است؛ که من خود همه مراحلش را طی کردم و اکنون با عذاب جهنمی آن دست به گریبانم. (۲)

آری، خیرخواهان و پاکانی که رشد و بالندگی دیگران را آرزو دارند،

ص: ۴۰

---

۱- ولایت فقیه به ضمیمه جهاد اکبر، ص ۲۵۷.

۲- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۲۰، ص ۱۶۵.

دردمندان، از جوانان می خواهند تا قدر این گوهر گران بها را بدانند و از آن، بهترین بهره را بجویند.

به همین دلیل، آن پیر دنیادیده و راه پیموده و آن روح بزرگ و به وجد آمده، جوانان را می خواند تا نه تنها به تمام خواسته های خود، که به همه آرزوهای ملتی بزرگ و باشکوه بیندیشند. او از جوانان عزیز این مرز و بوم می خواهد تا روح خود را متعالی و همت خویش را بلند بینند و بر قله های کام یابی و پیروزی، این چنین نظاره کنند:

من به جوانان عزیز کشورمان، به این سرمایه ها و ذخیره های عظیم الهی و به این گل های معطر و نوشکفته جهان اسلام سفارش می کنم که قدر و قیمت لحظات شیرین زندگی خود را بدانید و خودتان را برای یک مبارزه علمی و عملی بزرگ تا رسیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی آماده کنید... (۱)

او این تلاش و مبارزه برای رسیدن به برتری ها را در دو سوی ترسیم می کند: باید از این توان اعجاب انگیز هم در راه آموختن و هم در مسیر پیمودن و عمل کردن بهره جست:

مبارزه علمی برای جوانان، زنده کردن روح جست و جو و کشف واقعیت ها است و اما مبارزه علمی آنان در بهترین صحنه های زندگی و جهاد و شهادت شکل گرفته است. (۲)

ص: ۴۱

---

۱- همان، ج ۲۱، ص ۹۶.

۲- همان.

اشاره

اگر دین را مجموعه ای از «بایدها» و «نبایدها» بی بدانیم که بنا بر مصالحی \_ که بیشتر آنها بر ما پوشیده است \_ بر سر راه انسان ها نهاده شده، پرسش بنیادین و منطقی جوان پر شور و شر این است که به چه دلیلی باید به این بایدها و نبایدها گردن نهاد.

شاید بتوان گفت لازمه میان سالی و پیری، عصای احتیاط در دست گرفتن و محافظه کاری است. با این حساب، حتی اگر بپذیریم افرادی که زمانی از



عمرشان سپری شده، لازم است به دین گرایش پیدا کنند تا خود را از خطرهای پیش رو برهانند، ولی به کدام دلیل و با چه استدلالی، جوان لبریز از نشاط و طراوت، جوان چست و چالاک، و جوانی که حاضر است همه خطرها را به جان بخرد تا با شکستن همه حد و مرزها، خود را از محیط خویش برهاند و قدم در وادی های ناشناخته و جدید گذارد، چرا چنین کسی با چنین ویژگی هایی باید خویش را در بند محدودیت های دین مقید کند؟ چرا باید به دست خویش، خود را گرفتار این همه ضابطه و قانون کند و مهر رضایت و تأیید بر همه حد و مرزها و بر شور شکفتن و بالندگی خویش زند؟

پرسش دقیق تر و ریشه دارتر آن است که صاحب دین \_ او را خدا بدانیم، پیامبر بخوانیم یا هرکس دیگر \_ مگر ادعای آشنایی با ویژگی ها و روحیه های جوان را ندارد، مگر خود را محرم جوان نمی شمارد، مگر نغمه همراهی با او را نمی سراید، پس چرا با این همه آگاهی، او را بر سر دو راهی شکنده انتخاب میان رضایت و خرسندی خود و خواست و رضایت خدا قرار می دهد؟ چرا خواسته های خویش را رو در روی خواسته های جوان نهاده است؟ چرا این همه بین نقد جوان که کم یا بیش، ولی دل او را خوش می سازد، با نسیه خویش \_ که باید عمری در طلبش بگذرانند و از همه خواسته های نقد خویش بگذرد، تا شاید به آن دست یابد \_ تفاوت است؟... و ده ها و صدها چرای دیگر.

از میان سیل پرسش ها، پرسش مهم تر آنکه آیا به راستی، خداوند با آن همه توان و قدرتی که دارد، نمی توانست همه خواسته هایش را آن گونه سامان دهد

که با خواسته های جوان پر شور و نشاط، هم خوان و همراه باشد؟ پرسش دقیق تر آنکه آیا نمی توان راهی یافت تا هرکدام به خواست و آرزوی خود برسند و به این درگیری شکننده و جان فرسا خاتمه بخشند؟

به نظر می رسد، پیش از آنکه به دنبال پاسخی باشیم، بهتر آن است که با جست و جو در عمق جان خویش، نیازهای خود را بهتر و بیشتر بشناسیم.

### مروری بر خواسته ها

اگر از جوان پرسید: مگر خواسته ها و آرزوهای تو چیست که این همه نگران برخورد آنها با خواسته های خدایی؛ چه پاسخی خواهد داد؟ بی گمان، پاسخ این است که من سرشار از انرژی و طراوت و در هر مسیری که قرار گیرم، می توانم با بهره گیری از این همه انرژی نهفته، به بالاترین مراتب آن بیندیشم.

اگر پای صحبت جوان بنشینیم یا نظاره گر رفتار او باشیم، خواهی دید که هر جوانی، در هر وادی و مسیری که قرار گرفته، بر آن است تا با تمام توان خدادادی خود، به سوی خواسته هایش به پیش رود. جوانی که در پی دانش آموزی است، تمام فکر و ذکر خویش را در فهم و کشف رابطه های پنهان پدیده ها صرف می کند و در این راه، بی محابا پیش می رود و تا ناشناخته های خود را نیابد، به هیچ روی خسته نمی شود و از راه خود دست نمی شوید.

مهم تر آنکه تا به ناشناخته های خویش دست یافت، پرسش های جدیدتری

پیش روی خود می بیند و شوق رسیدن به پاسخی مناسب و کشفی تازه، او را به ادامه راه فرا می خواند... و این راه همچنان ادامه می یابد.

جوانی که در جست و جوی پول و ثروت است، همواره به کسب آن می اندیشد و در این راه، هرچه به دست آورد، حرص و ولع دست یابی به بیش از آن، لذت داشته های پیشینش را می زداید و بر انرژی وی برای پیمودن راه می افزاید.

شاید کودکان فراوانی را دیده باشیم و شاید خود نیز در شمار آنها بوده ایم که به عشق به دست آوردن \_ مثلاً \_ یک دوچرخه، تمام پول های خود را پس انداز می کند. یا به امید وعده پدر، درس های خود را با جدیت تمام می خواند.

شاید اگر از چنین کسی، بزرگ ترین آرزویش را جويا شوید، چیزی جز به دست آوردن آن دوچرخه را نشنوید، ولی پس از گذشت زمانی نه چندان طولانی، شوق داشتن یک موتور موجب می شود تا لذت پیشین را به فراموشی سپارد و جای گزینی برای آن بیابد. همین جوان، اندکی بعد، در اندیشه ارتقای مدل و باز زمانی دیگر، در فکر اتومبیلی خواهد افتد و... و این راه باز هم تداوم می یابد.

جوانی که در پی قدرت است، همین حال را دارد. زمانی تنها تسلط بر جمع اندکی از اطرافیانش او را قانع می کرد. ولی پس از دست یابی به این خواسته، دامنه قدرت طلبی اش افزایش می یابد. این دامنه همچنان در حال افزایش خواهد بود و با فتح هر خاکریز و سنگر، خاکریزها و سنگرهای باقی مانده، نظرش را جلب خواهد کرد.

همان کودکی که زمانی تنها برای غلبه بر همسایه یا هم کلاسی اش به ورزش های رزمی علاقه مند شد، بعدها رسیدن به کمرندهای رنگین و سپس سیاه و پس از آن، ذوق شرکت در مسابقه های داخلی و پس از آن، خارجی و...، او را به تلاش در این راه فرا می خواند.

جوانی که در وادی عشق و محبت \_ حتی عشق کوچه و خیابانی \_ می افتد، شاید در ابتدا، تمام خواسته اش تنها یک نظر، یک نظر کوتاه باشد، ولی پس از برآورده شدن خواسته اش، تشنگی، او را به نظرهای دیگر و سپس به نگاه و به نگاهی مستمر می کشاند. آن هم او را سیراب نمی کند؛ او تشنه هم صحبتی می شود. آیا هم صحبتی پایان راه است؟ خیر؛ همان دلی که در ابتدا با سلامی به تپش می افتاد، اینک حتی با ساعت ها سخن گفتن و شنیدن نیز نمی تپد. او دیگر طالب بیش از آن است... و این راه همچنان ادامه می یابد تا با تکراری شدن قیافه و در نتیجه، دل زدگی از او، معشوق های جدیدتر و زیباتری را خواهان می شود.

«اگر شما مایل به جمال زیبا و رخسار دل فریب هستید و چون آن را پیش دلبری سراغ دارید، دل را به سوی کوی او روان کردید، اگر جمیل تر از آن را ببینید و بیابید که جمیل تر است، قهرا متوجه به آن شوید و لااقل هر دو را خواهان شوید؛ و باز آتش اشتیاق فرو ننشیند و زبان حال و لسان فطرت شما آن است که «چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم»،<sup>(۱)</sup> بلکه خریدار هر جمیلی

ص: ۴۶

---

۱- مصرع دوم از این بیت حافظ است: شهری است پر کرشمه و حوران ز شش جهت چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

بلکه با احتمال هم اشتیاق پیدا کنید. اگر احتمال دهید که جمیلی دل فریب تر، در جای دیگر است، قلب شما سفر به آن بلد کند و «من در میان جمع و دلم جای دیگر است»<sup>(۱)</sup> گویند.

بلکه با آرزو نیز مشتاق شوید: وصف بهشت را اگر بشنوید و آن رخسارهای دلکش را (گر چه خدای نخواستہ معتقد به آن هم نباشید)، با این وصف، فطرت شما گویند: ای کاش، چنین بهشتی بود و چنین محبوب دلربایی نصیب ما می شد!<sup>(۲)</sup>

سخن کوتاه آنکه جوان، چنین خواسته هایی دارد و ده ها و صدها خواسته و داشته دیگر که به آنها اشاره نشد.

مهم آن است که جوان با داشتن چنین خواسته ها و داشته هایی، به خود حق می دهد و حق هم دارد که با هر که و هر چه در برابر خواسته هایش قرار گیرد و بخواهد او را از آنها جدا سازد، در ستیز باشد و با او سر جنگ داشته باشد؛ چرا که رسیدن به خواسته هایش را حق مسلم خویش می داند.

اگر از جوانی که از دین فاصله گرفته یا حتی از آن فراری است، پرسی چرا با دین درستی و چرا به فرمان های آن جامه عمل نمی پوشانی، او در پاسخ می گویند: من از دین بیزار نیستم و با او سر جنگ ندارم، ولی خیلی

ص: ۴۷

---

۱- مصرع دوم از این بیت سعدی است: هرگز وجود حاضر و غایب شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

۲- شرح چهل حدیث، ص ۱۸۳.

محترمانه می گویم: دین مانعی است برای رسیدن من؛ دین چون صخره ای سخت در برابر امواج پر تلاطم خواسته هایم مقاومت می کند و مرا به آرامش فرا می خواند و این چیزی است که من از آن نفرت دارم.

روشن است که در این میان، یکی از ما باید سر فرود آورد؛ یا این صخره، توان مقاومتش را از دست دهد و تسلیم این جریان پر تلاطم شود یا این جریان پر تلاطم شکسته شود و ایستا گردد (که خدا آن روز را نیاورد).

مگر خداوند دین، همان خالق خواسته ها نیست؟

راستی، مگر همان خدایی که این دین را فرستاده، مرا نیافریده است؟ مگر هم او که مرا آفریده، این همه میل و شور را در من قرار نداده است؟ این روشن است که دین و من و آرزوها و میل هایم، همه ساخته دست یکی هستیم؛ پس چرا این گونه با هم در جنگ هستند؟ خدای آفریننده این هر سه از این جنگ مرگ آور چه سودی می برد؟ آیا علاقه قلبی او شکست آرزوهای زیبای من است یا سرخورده شدن من و یا متلاشی شدن دین؟ در این درگیری سخت و شکننده، میل او به جانب کدام است؟ روشن است که او به بر زمین خوردن دینش هرگز رضایت نخواهد داد؛ پس ناچار این قربانی باید من و خواسته هایم باشیم و چرا این همه تبعیض؟!

اگر دین را او فرستاده و به همین دلیل هم نزدش عزیز است، پس من از کجا آمده ام؟ من نیز فرستاده اویم؛ او خود، مرا به این دنیا آورد و این میل ها و خواسته ها نیز هدیه های او به من است. راستی، بهترین ها نزد خداوند

کیانند؟ البته پاسخ این پرسش، روشن است؛ شاید کسانی که خود را دو دستی تقدیم دین کنند و دست‌ها را به نشانه تسلیم، از همان ابتدا بالا ببرند.

### پاسخ‌هایی برای این پرسش

شاید گفته شود این همه، برای آزمایش انسان‌ها است تا معلوم شود کدام یک در جست‌وجوی رضایت پروردگار است و تسلیم‌خواسته آفریدگارش و کدام به دنبال میل خویش و در پی خواسته‌های خود.

می‌پرسم: بنابراین، انسان موفق کیست؟ روشن است؛ با این حساب، پاسخ این است: هر که بیشتر از دیگران خواسته‌های خود را سرکوب کند و پا روی آن خود بگذارد و عطش درونش را نادیده گیرد، بلکه حتی احساس عطش و تشنگی هم نکند.

با این نگاه، دستگاه آفرینش چه نیازی به انسان داشت؟ اگر هم بنا بود آدمی پا به عرصه وجود گذارد، عطش درونی او به چه کارش می‌آید؟ در دستگاه خلقت، سنگ و کوه و آب و درخت و سبزه و حیوانات و... و حتی فرشتگان که بودند. همه اینها به هدف رسیده‌اند؛ راهی را که آدمی باید به سختی بییماید، اینها از همان ابتدا پیموده‌اند و همه چون موم در دستان پر قدرت آفریدگارند و مطیع فرمان او و هیچ‌کدام خواستی جز اراده خداوند ندارند.

راستی، آفرینش بدون انسان چه کمبودی داشت؟ آیا دیدن این زجرها و رنج‌ها تا این حد اهمیت داشت؟ اصلاً چرا انسان‌هایی بی‌اراده، انسان‌هایی بدون تشنگی و انسان‌هایی بدون خواست و میل آفریده نشد؟ اگر کمال آدمی

در این است که خواسته ای از خویش نداشته باشد، پس مردگان بهترین انسان هاین!

شاید گفته شود: نه، در این راه، انسان های زنده به کار می آیند؛ نه تنها باید خواسته ای از خود نداشته باشند، بلکه باید به اختیار، این درد جانکاه را برای خود برگزینند. تازه پس از آن باید به خواسته پروردگار نیز گردن نهاد.

در برابر این پاسخ، هیچ نمی توان گفت جز اینکه این همه امر و نهی شکننده، آن هم از خدای مهربان؟! مگر ممکن است پروردگار و آفریننده انسان، به درد و رنج کشیدن او آن هم تا این اندازه راضی شود؟!!

پاسخ دیگری که ممکن است گفته شود، این است که خداوند با خود، همه این میل ها و تشنگی ها را در انسان قرار داد و به همه خواسته های او نیز احترام می گذارد، ولی تنها چیزی که از او می خواهد این است که از این خواسته ها جهت انجام فرمان های الهی استفاده کند و آنها را وسیله دین داری خویش گرداند. در واقع، او به همین منظور، این همه را در انسان به ودیعت نهاده است.

در برابر این پاسخ، می پرسیم: به میل ثروت طلبی خود چه بگویم؟! او ثروت بی حصر و حد می خواهد و با هر چه و هر که سر راهش قرار گیرد، سر جنگ دارد. دین، خمس مال را می خواهد؛ دین از مکلف زکات طلب می کند؛ دین بر آن است تا انسان ها از کنار فقر بینویان با بی تفاوتی نگذرند، در حالی که میل درونی انسان، گردآوری مال برای خود و هزینه کردن آن تنها در چیزهایی است که دلش می خواهد و طالب آن است.

می پرسیم: به میل سلطه بر دیگران چه بگویم؟ به قدرت طلبی خویش چه



جوابی بدهم؟! او می خواهد به هر قیمتی که شده، بر همه چیره شود. حتی اگر مسیرش را باز بگذارند، اراده تسلط بر همه جهان را دارد، در حالی که دین از حقوق دیگران دم می زند و از تکبر و خود بزرگ بینی به بدی یاد می کند.

می پرسی: به عشق دیدن ماه رخان چه بگویم؟ به این آتش دل که با نیم نگاهی به جمال دلربایی، زبانه می کشد و هستی می بازد، چه پاسخ گویم؟ او را چه سان آرام سازم و چگونه او را به آنچه شرع می پسندد، قانع کنم؟ سخن کاملاً روشن دین این است که اگر نتوانستی ازدواج کنی، پروا پیشه باش (۱) و به چیز دیگری فکر نکن. ولی دل، همه چیز را در همان اولین نگاه باخته است و می خواهد به هر قیمتی که شده، معشوق را به کف آورد و کام دل برگیرد. و ده ها و صدها پرسش دیگر که پاسخی در خور و شایسته نمی یابند.

شاید در پاسخ گفته شود، دین برای آنکه همه مصلحت ها رعایت شوند و حق کسی در این میان پای مال نگردد، این حد و مرزها را مطرح کرده است و ما نیز برای آنکه دیگری، حقوقمان را پای مال نسازد، باید به حقوق دیگران احترام بگذاریم.

این پاسخ نیز درد ما را دوا نمی کند. چنین پاسخی بیشتر به کار مصلحت اندیشانی می آید که از تب و تاب افتاده اند و به آرامش و راحتی می اندیشند، نه جوان جسور و تمامت خواهی که تمام وجودش را طلب فرا گرفته است.

حق آن است که چنین پاسخ هایی، شاید اندیشه و عقل آدمی را مجاب

ص: ۵۱

سازند و او را ساکت کنند، ولی نه تنها آبی بر آتش دل نمی افشانند، که ای بسا این آتش را شعله ورتر می سازند و نزاع بین انسان و دین را بیشتر می کنند و بسا که آن را به خشونت بکشانند.

پس چه باید گفت. به راستی، چرا خداوندی که مهر و رحمتش جهان را پر کرده و همه را اسیر محبت خویش ساخته، این سان میان خواسته های ما با آنچه خود می پسندد، دوگانگی به وجود آورده و چرا ما را مبتلای این انتخاب سخت کرده است؟ اصلاً آیا این دوگانگی و این جدایی حساب ما از خدا، حقیقت دارد؟

برای یافتن پاسخی مناسب، ابتدا باید با انسان، ویژگی های او و نیز ترکیب به کار رفته در او بیشتر آشنا شویم. اگر آدمی همین باشد که در نگاه نخست به نظر می آید، اگر انسان آمده تا در این دنیا خوش باشد و تا می تواند عمرش را به آسانی بگذراند و از آن کام دل گیرد، در این صورت، بی هیچ تعارفی، دین، مزاحمی برای خوشی های او خواهد بود و باید برای آن چاره ای اندیشید و آن را از سر راه کام ها و خوشی های او برداشت. در این صورت، هیچ دلیلی وجود ندارد که با جدیت ها، خشونت ها و امر و نهی های ملال آور و زندگی سوز دین، خاطرمان را مکدر کنیم و لذت ها را به کاممان تلخ سازیم.

اگر انسان را پیچیده تر و رمزآلودتر از آن یافتیم که از او تنها چنین انتظاری داشته باشیم و اگر این همه استعداد و توان نهفته در انسان و این همه شور و نشاط درونی را برای رسیدن به مقصدی بالاتر و والاتر از چند

صبحی زیستن بدانیم، در این صورت، باید زندگی را بار دیگر مرور کنیم و با برانداز کردن آنچه تا کنون در پی آن بوده ایم و مقایسه آن با آنچه باید می بودیم و می بایست باشیم، به تعریفی جدید، نگاهی نو و راهکاری تازه و مناسب برای رسیدن به این مقصدها دست یابیم.

بنابراین، باید در نشستی رسمی و بسیار صریح با خود، تکلیفمان را با خود، با جهان هستی و با آفریدگارمان روشن سازیم و از این برزخ کفر و ایمان، خود را وارهانیم.

باید به صراحت، سخن آخر را گفت:

یا جهان را بی فرجام و یاوه بدانیم و آفرینش انسان را \_ اگر وجود خدا را به عنوان آفریدگار بپذیریم \_ هرزه و بی هدف، یا دست کم با هدف های سطحی و گذرای این جهانی بشماریم. در این صورت، بهتر است تکلیفمان را با دین هم روشن کنیم و خود را از امر و نهی های دست و پا گیر آن رها سازیم و عمر گران مایه و کوتاه خود را تلف نکنیم و با آزادی از چنبره دین، تلاش کنیم تا خوش باشیم و عمر را به خوشی بگذرانیم.

اگر نتوانستیم اندیشه و دل خویش را به آنچه آمد، مجاب سازیم؛ اگر وجود جهانی دیگر را اجتناب ناپذیر دانستیم؛ اگر آدمی را بسیار پیچیده تر و پر رمز و رازتر از آن یافتیم که او را به همین «چند صباحی زیستن» ترجمه کنیم؛ اگر نتوانستیم انسان را در دایره بسته و هرزه «خوردن و خوابیدن متمدنانه» و با کلاس تر از دیگر حیوانات تفسیر کنیم و اگر به دین به عنوان راهی نگاه کردیم، که آفریننده انسان برای رسیدن او به کمالش، پیش پای او گذاشته است، در این صورت، نمی توان به همین آسانی از کنار بایدها و

نباید‌های دین گذشت، بلکه باید ظریف تر و دقیق تر بدان نگریم و حرف حسابش را به دقت شنید و به آن اندیشید. این موضوع زمانی اهمیت خود را بیش از پیش می‌نمایاند که از بلندای هستی، به جهان و پدیده‌های آن، ژرف بنگریم و به آن دقیق تر از پیش بیاندیشیم. بافت جهان هستی، گذر روزها و شب‌ها، گذر ماه‌ها و سال‌ها، دگرگونی فصل‌ها، جریان مداوم رودخانه‌ها و... همه گویی یک صدا و با آهنگی موزون، نغمه کوچ و هجرتی را می‌سرایند و پیام سفر را فریاد می‌کنند و آدمی را از وابستگی‌ها و دل‌بستگی‌های اینجایی‌اش، از دل مشغولی به عیش و خورد و خوابش می‌رهاند و چُرت شیرین، ولی مرگ آفرین سحرگاهی او را برهم می‌زند؛ که:

خوابِ نوشینِ بامدادِ رحیل

باز دارد پیاده را ز سیل (۱)

سخن حقی است که گفته‌اند: «آنچه نباید، دل بستگی را نشاید.» با این حساب، چه چیز این دنیا پاینده است و کدامش شایسته دل بستن؟

این نگاه، زمانی قوّت می‌گیرد که قرآن، همان کتابی که آفریدگارش، آن را کتاب یادآوری و تذکر (۲) می‌خواند، دردمندانه و از سر خیرخواهی، بارها و بارها آدمی را گاه به نرمی، گاه به حکایت، گاه به تندى و گاه به عتاب می‌خواند و او را از ساده‌انگاری ماجرای آفرینش و حیوان‌متمدن‌دیدن خود، نهی می‌کند و به اصرار از ما می‌خواهد تا شأن انسانی خود را بازشناسیم و

ص: ۵۵

---

۱- کلیات سعدی.

۲- نک: حجر: ۹.

بدان احترام گذاریم. (۱)

«با این حساب، دنیا عشرتکده و آخور و خوابگاه نیست؛ که کلاس و کوره و راه است... و ناچار، جهان، هدف و نظام و جمالش را به انسان نشان می دهد و از پوچی و بی حسابی و تاریکی و زشتی جدا می شود». (۲)

### نگاهی ژرف تر

اگر بر آن باشیم تا برای ناکافی بودن این دنیا، به منظور رسیدن به همه خواسته هایمان و برای ضرورت نگاهی عمیق تر به جهان هستی دلایلی برشماریم، می توان چنین به شماره آورد:

#### ۱. همتی به این بلندی و دنیایی به این کوچ کی!

چنان که گذشت، این حقیقتی است که آدمی هرچند هم به خواسته ها و آرزوهای خود جامه عمل بپوشاند و هر قدر هم که کرانه آرزوهای خویش را فتح کند، باز هم عطش درونی او فروکش نمی کند و اشتیهای او به سمت سیری نمی گراید. «مهم آن است که دنیا هر چه باشد، دل آدم از دنیا بزرگ تر است». (۳)

این یک نشانه است؛ یعنی دنیا با تمام بزرگی و شکوهش نمی تواند ظرف مناسبی برای حجم عظیم خواسته های آدمی باشد. پس نباید از این ظرف،

ص: ۵۶

---

۱- به عنوان نمونه نک: بقره، ۲۱۴؛ آل عمران، ۱۴۲؛ جاثیه، ۲۱؛ عنکبوت، ۲؛ نور، ۵۷ و... .

۲- علی صفایی حایری، نامه های بلوغ، قم، انتشارات هجرت، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۳- همان، ص ۸۵.

توقع بی جا داشت.

اگر علی علیه السلام از دنیا چنین بد می گوید (۱) و بیشترین آن را به کمترینی نمی خرد، اگر کمترین بهای عمر آدمی را بهشت جاودان بی کران می داند (۲) و اگر...، این همه برگشتشان به این است که این روح بلند، در سیر خوبی و نیکی به بی کرانه می اندیشد و هرگز نمی تواند به اندک، بسنده کند.

اگر کسی چون امام خمینی رحمه الله، در اوج سرسپردگی و کرنش تمام جهان به دو ابرقدرت شرق و غرب، مردانه و بی باکانه، شعار «نه شرقی، نه غربی» را سر می دهد، (۳) از امپراتوری بزرگ اسلامی سخن به میان می آورد (۴) و بت بزرگ جهان را «شیطان بزرگ» می نامد، (۵) همه و همه نشان از روح بزرگی است که تمام دنیا، با همه بزرگی و شکوهش، برای او تنگ و نفس گیر می نماید و نتوانسته است دل این روح بزرگ را برباید. به تعبیر آن روح بزرگ:

همه عالم را اگر چنانچه جمع کنند و به دست انسان بدهند، قانع نیست.

ص: ۵۷

---

۱- آن روح بزرگ و الهی، در جایی، دنیا را به استخوان خوکی در دست جذامی و در جایی، آن را کم ارزش تر از آب بینی بز و در جایی دیگر، آن را بی ارزش تر از خار و خاشاک می شمارد و آن را چونان عجوزه ای فریب کار سه بار طلاق می دهد. به ترتیب نک: کلمه قصار ۲۳۶، خطبه ۳، خطبه ۳۲، کلمه قصار ۷۷.

۲- «برای جان های شما گوهری جز بهشت نشاید؛ زنهار که به کمتر از آن نفروشید.» نهج البلاغه، کلمه قصار ۴۵۶.

۳- نک: صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۱۱، صص ۱۵۸، ۱۹۸ و ۳۹۸.

۴- همان، ج ۲۱، ص ۸۱.

۵- همان، ج ۱۰، ص ۴۸۹.

می بینید که قدرتمندهایی که قدرتشان زیاد است، بیشتر دنبال قدرت هستند، بیشتر دنبال توسعه قدرت خودشان هستند. آنها هم اگر فضا را بگیرند و دریا را بگیرند و زمین را بگیرند و آسمان را بگیرند، قانع نیستند. (۱)

وقتی درست فکر کنید و ملاحظه حال این اشخاص را بنمایید، هر کس هر چه قوی هم باشد و هر قدر به آمال و آرزویش هم برسد، باز هزار یک آمالش را به دست نیاورده، بلکه در این عالم، ممکن نیست آمال انسان اداره شود و هر کس به آرزویش برسد؛ برای اینکه این عالم، دار مزاحمت است و میل و آرزوی ما نیز محدود به حدی نیست.

هر کس منکر است، مراجعه به حال خود کند و به حال اهل این عالم، از قبیل سلاطین و متمولین و صاحبان قدرت و حشمت، آن وقت تصدیق می کند. (۲)

به گفته عارف روم، اشتهای سیری ناپذیر آدمی چنان است که:

عالمی را لقمه کرد و در کشید

معهده اش نعره زنان: «هل من مزید؟» (۳)

پرسش این است که اگر چنین است، پس این همه اشتهای برای دنیایی کوچک که اگر همه آن را هم به تنها یکی از آنها بسپارند، پس از اندک زمانی، فریاد «هل من مزید» (۴) او به هوا خواهد خاست، چه فایده ای دارد؟ چرا خداوند، ما را قانع نیافرید تا به هر چه به دستمان رسد، دلخوش شویم و میل بیش از آن را در سر نپرورانیم؟

ص: ۵۸

---

۱- همان، ج ۱۹، ص ۳۷۶.

۲- شرح چهل حدیث، ص ۱۹.

۳- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۷۱.

۴- اشاره به: ق: ۳۰.



## ۲. عمر کوتاه و این همه خواسته!

آنچه این باور را بیش از این تقویت می کند، کوتاهی عمری است که بنا است به خوشی بگذرد و کام دل برآورد. با این فرض که پیشامدی رخ ندهد و دنیا هم در تمام عمر به کام باشد، باز هم این عمر هفتاد \_ هشتاد یا حتی صد ساله بسی کوتاه تر از آن است که عطش رسیدن به خواسته های بی حد و حصر آدمی را برطرف کند و جان تشنه اش را آن گونه که او طالب است، سیراب کند. نمی توان انکار کرد که «عمر هفتاد ساله کم است و ما همه در درون خود چنین توقع بجایی را کاویده ایم؛ حق این است که ما طالب عمر جاودانه ایم، نه کمتر»<sup>(۱)</sup>.

من، خود، بارها با کسانی که عمری دراز از خدا گرفته اند، به صحبت نشسته و از گفته های آنان بهره ها برده ام. از بیشتر آنان یک چیز را همیشه پرسیده ام: «عمر شما چگونه گذشت؟» و تقریباً در همه موارد، پاسخی مشابه دریافت کرده ام؛ آهی سرد، ولی عمیق، لحظه ای مکث، نشان از اندوهی ژرف و در آخر، پاسخی کوتاه؛ چیزی شبیه «خیلی سریع؛ مثل یک چشم بر هم زدن». بعد، اگر حوصله داشته یا اهل حال بوده، یا مرا اهل سخن خود دیده، نصیحتی کرده، چیزی شبیه اینکه: «قدر عمر و جوانی خود را بدان» و خدا می داند با این نصیحت کوتاه، چه ها در دل و اندیشه او گذشته و حاصل آن، این جمله کوتاه، ولی پراحساس شده است! تو نیز می توانی امتحان کنی؛ گاه در محضر صاحب سنی از او از گذر عمر بپرس و مطمئن باش استفاده

ص: ۵۹

---

۱- علی صفایی حایری، وارثان عاشورا، قم، انتشارات هجرت، ص ۲۵.

خلاصه، پرسش این است: حال که زمان بسیار اندک عمر، تازه در خوش بینانه ترین حالت ممکن و پیش نیامدن هیچ مانعی، برای رسیدن به حجم وسیع و بی پایان خواسته ها، مانند قطره آبی است که باید پاسخ گوی عطش مفرط بیابانی باشد که تا چشم کار می کند، تشنگی است و تشنگی و این قطره به طنزی تلخ می ماند که بیشتر، تشنگی را به یاد کویر می آورد، البته اگر برای کوتاه زمانی به فراموشی سپرده باشد. با این حساب، چگونه باید اندیشید و برای رفع این تشنگی چه راهی می توان یافت؟

مهم تر آنکه خود مرگ نیز با ابدیت خواهی آدمی در ستیز است. آدمی در گذار تاریخ، همواره به راهی برای جاودانگی خود اندیشیده است و افسانه های کهن، گواه صادقی بر این خواسته اند. «آب حیات» اکسیری است که همه برخورداران از نعمت ها و موهبت های دنیایی و همه شاهان و حاکمان، در پی آن بوده و با حسرت تمام، ناکامی خود را آزموده اند. چه می توانسته اند بگویند جز این که:

«همه چیز گذران است؛ این حرمان کسانی است که لب بر لب چشمه حیات نهاده اند و نوشیده اند، و هم کسانی که میوه درخت معرفت نیک و بد را چشیده اند.

ص: ۶۰

---

۱- قرآن کریم، حقیقت آن جهانی را برای ما چنین نمایان می کند: «آنان که عمرشان به سرآمده و به سرایی دیگر شتافته اند، تمام زندگی شان را به اندازه گذر یک روز یا حتی یک نیم روز می دانند». نک: مؤنون: ۱۱۳.

بودن، همیشه بودن، بی پایان بودن! عطش بودن، عطش بیشتر بودن! عطش عشق ابدی بودن!»(۱)

تأسف انگیزتر آنکه همین زمان کوتاه نیز سیری قهقرایی دارد و هرچه امتداد می یابد، لذت ها نیز شیرینی خود را از دست می دهند. «وقتی که انسان فرضاً به مقاصد خود برسد، آیا استفاده او چند وقت است؟ آیا قوای جوانی تا چند وقت برقرار است؟ وقتی بهار عمر رو به خزان گذاشت، نشاط از دل و قوه از اعضا می رود؛ ذایقه از کار می افتد؛ طعم ها درست ادراک نمی شود؛ چشم و گوش و قوه لمس و قوای دیگر بی کاره می شوند؛ لذات به کلی ناقص یا نابود می شود. امراض مختلفه هجوم می آورد... جز آه سرد و دل پر درد و حسرت و ندامت، چیزی برای انسان باقی نمی ماند.

پس مدت استفاده انسان از این قوای جسمانی، بعد از فهم خوب و بد تا زمان افتادن قوا از کار یا ناقص شدن آنها، بیش از سی - چهل سال برای مردم صحیح و سالم نیست؛ آن هم در صورتی که به امراض و گرفتاری های دیگر - که همه روزه می بینیم و غافل هستیم - برنخورد».(۲)

### ۳. درد جان کاه بشری

شاید از مهم ترین و شکننده ترین بحران های بشر امروزی، احساس پوچی و بی معنایی زندگی است. این نگاه به زندگی، ریشه همه سرخوردگی ها، تشویش ها و نگرانی ها است.

ص: ۶۱

---

۱- درد جاودانگی، ص ۷۵.

۲- شرح چهل حدیث، ص ۲۰.

اینکه به آنچه دلخواه‌مان است، دست نیافته ایم و آنچه به دستمان رسیده و حتی زمانی نه چندان اندک را هم به دنبالش بوده ایم، همانی نبوده که چشم اندازش، مسحورمان کرده بود و این مسئله که گویی نباید شک داشت که آرمان‌ها هیچ‌گاه با واقعیت‌های موجود سرآشتی نخواهند داشت، آدمی را دچار نوعی پوچی و دل‌زدگی می‌کند.

شاید اگر نگاه بشر عصر کنونی به هستی و تحلیل او را نسبت به جهانی که در آن زندگی می‌کند، خوب بشناسیم، او را برای چنین نگرشی، چندان هم ملامت نکنیم:

اگر بنا باشد همه چیز بر گرد آدمی بچرخد و محور جهان هستی قرار گیرد و از طرفی، آدمی همین‌جا باشد که می‌بینیم، پس با دیدن این همه ناکامی و نامرادی از یک سو و این همه رنج کشیدن‌های نامفهوم و تعریف نشده از سوی دیگر و نیز بی‌عدالتی‌های فراوانی که در تقسیم امکانات رخ داده است از سوی سوم، البته که حق دارد گرفتار پوچی و افسردگی شود،<sup>(۱)</sup> بلکه اگر فهم و اندیشه خود را به اختیار خود تعطیل نکند، بی‌گمان، به چنین نتیجه‌ای خواهد رسید. نتیجه این همه، چیزی جز غم و غربت و دل‌سردی نخواهد بود.

— سَم کین — در این باره، سخنی دارد شنیدنی:

در ساختار زیرین وجود انسانی، بی‌قراری‌ای هست. آدمی موجودی است گرفتار غم غربت و همیشه در آرزوی رضایت خاطری که از چنگش

ص: ۶۲

---

۱- نک: ملک همیلتون، جامعه‌شناسی دین، ترجمه: محسن ثلاثی، صص ۲۷۳ - ۲۸۷، به نقل از: محمد سعیدی مهر و امیر دیوانی، معارف اسلامی، دفتر نشر معارف، چ ۵۱، ۱۳۸۲.

می‌گریزد، دل‌نگران وضع و حال خویش است. در کنار خود نیز آسوده نیست و پیوسته در پی فایق آمدن بر این حال غربت و بیگانگی است.

چه استنباطی باید داشت از این بی‌قراری، این سائقه استعلا (= کشش درونی به سوی برتری جویی) یا آنچه \_مارسل\_، آن را غم دوری از هستی می‌خواند؟<sup>(۱)</sup>

پس این دل‌دریایی کی و کجا ساحل امن و آسودگی خویش را خواهد یافت؟ آیا اصلاً چنین ساحلی هست یا هستی را سراب‌های گونه‌گون انباشته است؟

وی در ادامه، برای این کشش درونی به سوی برتری جویی، دو توجیه متفاوت را مطرح می‌کند. نخست آنکه:

آرزو و بی‌قراری آدمی شاهدهی برپوچی وجود و حیات است... از این رو، تنها عنوان درخور آدمی همان است که \_سارتر\_ ارائه کرده است: «آدمی، شور و شوقی بیهوده است!»<sup>(۲)</sup>

و دیگر آنکه:

غم دوری از هستی، نشانه‌ای و نمونه‌ای و پیش‌درآمدی از مشارکت آدمی در نظامی سرمدی است که در آن نظام، مصیبت، دیگر قانون زندگی نیست و مرگ نیز سیطره‌ای ندارد.<sup>(۳)</sup>

ص: ۶۳

---

۱- گابریل مارسل، ص ۴۰، به نقل از: معارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۴.

۲- همان.

۳- همان، ص ۴۱.

باید به این حقیقت دست یافت که این برتری جویی ها، نماد این واقعیت است که تشویش ها و اضطراب های آدمی، نگرانی های مسافری است که در راه است و مقصد را پیش رو دارد. این اضطراب و نگرانی نیز که برخاسته از عمق جان او است، سرمایه ارزشمند و بی بدیل او برای رسیدن به مقصد و مقصود است تا هرگز جز به مقصد و مقصود نیندیشد و به اندک های بین راه، دلخوش نگردد.

اهل فلسفه سخنی دارند که درخور تأمل است. آنها بر این باورند که اگر در این جهان تشنگی هست، باید آب هم باشد. این قضیه نه تنها در این مورد صادق است، بلکه بر تمام خواسته های بشری حکم فرما است. ممکن نیست خداوندی که حکیم است و گرفتار لهو و بیهودگی نیست، درد و نیازی را در ما قرار دهد که درمان و برآورده شدنی برای آن نباشد و از این راه، عمری، ما را با طلبی بیهوده سرگرم سازد. مسلّم است که ما در درون خود، عشقی سوزنده را همواره احساس کرده ایم؛ عشق به بی کرانه ها؛ عشق ابدی شدن و ابدی بودن؛ عشق ماندگاری و پایداری.

اگر گفته شود: تو بسان قطره ای در رود جاری و خروشان انسانی و تنها به اندازه یک لحظه از تاریخ طولانی انسانیت، سهم می بری؛ این میل در درون تو است تا تو به اندازه همان سهم کوچکت، چرخ بزرگ انسانیت را بچرخانی و به پیش بری. و این، فلسفه همان بی نهایت و ابدیتی است که در درون تو است.

در این صورت، «این عطش جاودانگی که آتش به جان ما زده است،

عطشی انتزاعی و ذهنی است، نه عینی»<sup>(۱)</sup> و واقعی! پس حق خواهی داشت بگویی: آنکه چنین سهمی را برای من در نظر گرفت و در عین حال، چنان میل و کششی را به سمت بی نهایت در من قرار داد، چقدر بی رحمانه و نامنصفانه بر من تاخته است. آنی که در من پدید آورد، عشقی بود برای بی نهایت و آنی که به من ارزانی داشت، تنها لحظه ای است از یک جاودانگی بزرگ!

امام خمینی رحمه الله در این باره می فرماید که اگر عشقی در جانتان زبانه کشید، بی گمان طالب معشوقی واقعی است. ممکن نیست دلتان واقعا عاشق شده باشد، ولی جز در عالم خیال از معشوقتان اثری نباشد. بنابراین، اگر دلتان گرفتار معشوقی است که زیبایی اش با بی نهایت پهلو می زند و کمال و جمالش در حد و حصرها نمی گنجد، بدانید که او دانسته یا ندانسته، دل به آن کمال و جمال مطلق بسته و اسیر او شده است.<sup>(۲)</sup>

حقیقت آن است که اگر ما به این مهم دست یافتیم و ضعف دنیا را در برآورده کردن خواسته هایمان باور کردیم، دیگر هرگز نمی توانیم به دین، به عنوان مزاحمی پیش روی کام جویی ها و کمال طلبی های خود بنگریم. حتی دیگر نه از سر کیف و تفنن یا از سر احتیاط و احتمال، بلکه از سر درد و ضرورت، به دین به عنوان تنها سخن و تنها راه پیش رو خواهیم اندیشید.

«اگر ما انسان و امکانات حسی، تجربی، علمی، عقلی، قلبی و غریزی او

ص: ۶۵

---

۱- درد جاودانگی، ص ۱۶۰.

۲- نک: شرح چهل حدیث، ص ۱۸۴؛ صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۱۴، ص ۲۰۵.

را در رابطه با خود این نیروها و در رابطه با اشیا و افراد و با توجه به قدر استمرار و ارتباط های محتمل انسان با عوالم دیگر بررسی کردیم و به ناتوانی و نارسایی این نیروها و امکانات برای این انسان بیشتر از هفتاد سال رسیدیم، ناچار ضرورت وحی و دین مطرح می شود....

با این احتمال و اضطرار به وحی و مذهب، دیگر مذهب، امر معقول و یا یک راه از میان تمامی راه ها نیست، که مذهب تنها راه است. حداقل این مذهب، تمامی روابط انسان با خود، با اشیا، با افراد دیگر است»<sup>(۱)</sup>.

پس با این حساب، باید دوباره به دین نظر کنیم و سخنش را از همان ابتدا و این بار با تأمل و دقت بشنویم. البته پیش از آن، باید یک گره مهم را که تا اینجا بحث به دنبال خود آورده ایم، بگشاییم تا بتوانیم به نتیجه نهایی برسیم.

گره کار این است: این درون همواره ناآرام بشر و این تشنگی عمیق و ریشه دار او به کجا می انجامد و دست اشارت این همه خواسته آدمی به کدام سو کشیده شده است و آن نهایت آرزوها کجا است؟

ص: ۶۶

---

۱- وارثان عاشورا، ص ۲۱.



### شعله های فرو خفته

در نهاد آدمی، شعله های فروخفته ای هست که گاه گاه به بهانه هایی زبانه می کشند. این شعله ها هرچند زیر خروارها خاکستر فراموشی و بی خبری خفته باشند، ولی همواره حرارت و شور خود را برای روز طغیان و سرکشی نگه داشته اند تا کی و در کجا به مراد خویش رسند و از این همه تلنبار فراموشی و خستگی خلاصی یابند!

آنچه ما از آن با واژه «سرشت» یاد می کنیم، همان آتش در نهان من و تو است؛ همان که یا هم اکنون سرکش و یاغی است و فارغ از همه حد و حصرهای تنگ و نفس گیر، آزاد و بی باک، به خواسته های خویش می اندیشد یا اینکه باید در انتظار فرصتی نشست تا قامتی راست کند و چنین خواستنی را برملا سازد.

آری، این همان است که آفریدگار ما و همه هستی، با عظمتی ستودنی از آن یاد می کند و همگان را به روی آوردن بدان می خواند:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ .

پس به سوی آن دین یگانه حنیف روی کن؛ سرشتی که همگان به آن سرشت آفریده شده اند و هیچ تغییر و تبدیلی در آفرینش خدا صورت نگیرد.

آدمیان همه سرشتی همگون و یک پارچه دارند. از این جهت، چونان اعضای یک خانواده اند که گویی خونی یگانه در رگ های همه آنها در جریان است. شاید از این هم به هم نزدیک تر باشند؛ چراکه اگر گوشی شنوای نجوای آنها باشد، شنوای هم خوانی بی نظیری خواهد بود. چه شگفت آور است که این همه انسان، آن هم در بلندای تاریخ، همه به آهنگی یگانه، خواهان تنها و تنها یک چیزند، ولی آن یک چیز کدام است؟

بی هیچ ابهامی، آدمی به دنبال هرچه باشد، در حقیقت در جست و جوی رستگاری و خوش بختی است. تمام تلاش و تکاپوی انسان برای این است که خود را سعادتمند بیند و در مورد سعادت، چه می توان گفت جز آنکه آدمی با نیل به آن، از ناآرامی ها می رهد و به دارالقرار اطمینان و آرامش دست می یابد. (۱)

از سوی دیگر، آدمی تا در زندگی خود، بهتر بگوییم، تا در درون خود نقص و کاستی ببیند، هرگز نمی تواند خود را سعادتمند یابد و احساس رضایت کند، مگر آنکه چون کبک، سر در برف فرو برد و با پاک کردن صورت مسئله، به آرامشی دروغین و کوتاه مدت دست یابد. (۲)

شاید اگر بخواهیم واژه ای بیابیم که گویای همه مطلوب ها و معشوق های

۱- نک: عبدالله جوادی آملی، ریحی مختوم، مؤسسه اسراء، ج ۱، ص ۷۰.

۲- «اما وای از آن زمان که با حقیقت آشنا شوند و عمر عزیز خود را تلف شده یابند». انعام: ۳۱.

آدمی باشد، آن واژه، چیزی جز «کمال» نباشد. هر کس به دنبال هر چه باشد، اگر با او سرِ سخن باز کنی و اگر بتوانی با او به زبان همدلی سخن بگویی، خواهی دید که او دنبال چیزی جز «کمال» خود نیست.

اشتباه نشود؛ آنچه آدمی در پی آن است، «در مسیر کمال بودن» نیست، بلکه او می خواهد «آخر کمال» یا «کمال مطلق» باشد. او می خواهد به جایگاهی برسد که در برابر خود، حتی به اندازه یک گام هم راه نرفته نبیند؛ یعنی خاطرش آسوده باشد که به آخرین نقطه کمال رسیده است.

«انسان در فطرت خود، هر کمالی را به طور مطلق می خواهد. و شما خوب می دانید که انسان می خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص است، دل نبسته است. اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتا مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد. انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتا مایل است آن علوم را هم بیاموزد».<sup>(۱)</sup>

و فطرت همه بشر، عاشق سعادت مطلقه است؛ زیرا که فطرت، کمال طلب و راحت طلب است و حقیقت سعادت، کمال مطلق و راحت مطلق است.<sup>(۲)</sup> اختلاف افراد تنها در این است که هر کس کمال خود را در چیزی می بیند. یکی در کسب ثروت، دیگری در تصاحب قدرت و کسی در عالم و

ص: ۶۹

---

۱- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۲۱، ص ۲۲۳. نامه تاریخی امام به میخائیل گورباچف، رهبر شوروی سابق.  
۲- آداب نماز، ص ۱۴۲.

فرزانه شدن و... آیا هرکس تنها در یک زمینه می تواند رشد یابد و به کمال آن دست یابد؟ چنین نیست. حضرت امام خمینی رحمه الله در این زمینه می فرماید:

از ضعف وجود و کدورت ذات که نمی تواند کمالات را با هم تحمل کند، این اختلاف روحيات حاصل می شود؛ لذا به یکی که تمایل پیدا کرد، از دیگری اعراض می کند؛ چنان که به تجربه ثابت شده [است] کسی که خیلی تأمل و دقت در عقليات دارد، از عبادت و تقدس تقریباً دور است و کسی که در این قسمت اشتغال فکری اش کم و شعاع فکرش کوتاه است، جنبه تقدسش بیشتر است.<sup>(۱)</sup>

چه بسیارند رندانی که کمال خود را در داشتن همه کمال ها می یابند و نبود هر کدام، عیششان را ناخوش می سازد و روحشان را می آزارد.

چنین کسانی آن قدر روحشان بزرگ است که پس از رسیدن به نهایت هر کمالی یا حتی پیش از آن، ساحت های دیگری نظرشان را جلب می کند و برآند تا در ساحت هایی که تاکنون به آنها توجه چندانی نداشته اند، کار خود را ادامه دهند و کمال نهایی آنها را نیز به دست آورند.

خدا همان است که همه در پی اویند

تو اینک به خوبی می دانی که آن کمال نهایی، بلکه نقطه جمع همه کمال های نهایی، وجود یگانه ای است که سرچشمه همه کمال ها و منبع همه خیرها و خوبی ها است. او است که دل از همه برده و همه را شیدای رسیدن

ص: ۷۰

به خود کرده است.

«پس قدرت مطلق و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن ببندد و آن خداوند متعال است که همه به آن متوجهیم، گرچه خود ندانیم. انسان می خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود. اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است.» (۱)

او، خود، این روح بی نهایت خواه و این میل شدید رسیدن به سعادت و کمال مطلق را چون دانه ای در جان ما کاشت تا در دام محبت و مهر خویش گرفتارمان کند و به سوی خویش کشاند.

«دلیل وجود خدا، این جای خالی او و این عطش عظیم تو است که به تمامی هستی سیراب نمی شود... خدا هست؛ چون انسان سیراب نمی شود.» (۲)

چه چاره ای؛ جز او به هر سو که نظر کنیم و به هر جا که رو آوریم، دلمان رضا نمی دهد؛ گرفتار کمند اویم و هیچ راه گریزی نیست!

سرگشته و حیران، همه در عشق تو غرقند

دل سوخته هر ناحیه بی تاب و توانند

بگشای نقاب از رخ و بنمای جمالت

ص: ۷۱

---

۱- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۲۱، ص ۲۲۳. نامه تاریخی امام به میخائیل گورباچف، رهبر شوروی سابق.

۲- نامه های بلوغ، ص ۲۵.

تا فاش شود آنچه همه در پی آنند(۱)

در این زمینه، د کارت\_ سخنی دارد شنیدنی:

خداوند هنگام آفرینش، مفهوم «کامل» را در ما نهاده است تا همچون مُهری باشد که صنعتگر بر روی صنعت خود می زند.(۲)

نقطه جمع

تویی که به دنبال کمال خویشی، کمال خود را در چه یافته ای: در دارا بودن، در کسب قدرت، در محبوب بودن، در عاشق شدن، در فراگیری دانش... در هرچه که باشد، آیا خدا را از آن کمال خالی دیده ای که به دنبال دیگری می گردی!؟

شیرین لب و شیرین خط و شیرین گفتار

آن کیست که با این همه فرهاد تو نیست(۳)

آیا جز این است که آن یگانه، بیش از آنی را که تو طالبش هستی، دارا است؟ بلکه آیا او مطلق آن را ندارد و دیگران، محدود و محصورش را؟ چه می گویم؛ چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مگر می شود مطلق و بی کران، دوشادوش محدود و محصور قرار گیرد؟

ص: ۷۲

---

۱- سیدروح الله موسوی خمینی رحمه الله، دیوان امام خمینی رحمه الله، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، غزل پرده نشین.

۲- اتین ژیلسون، نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه: احمد احمدی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۴۰۲ ق، چ ۳، ص ۱۴۵.

۳- سید روح الله خمینی، دیوان امام خمینی رحمه الله، چ ۳، رباعی شیرین.

مگر جز این است که ظرف هستی را گنجایشی است و مگر خداوند، آن هستی بی کرانی نیست که تمام این ظرف را از خویش سرشار کرده است؟ پس با این حساب، آیا باور می کنی که برای دیگران جایی مانده باشد؟ آیا در برابر کمال بی انتهای او، فضایی برای حضور دیگری می یابی تا بتواند عرض اندام کند؟

«این قدر دست و پا نزنید این طرف و آن طرف بروید؛ شما خدا را می خواهید. بروید دنبال همان که می خواهید. فطرت شما توجه به خدا دارد، خودتان متوجه نیستید. همه فطرت ها توجه به خدا دارد.»<sup>(۱)</sup>

پس آنکه کمالی در غیر خدا می بیند و به سویش راه می پوید، دچار اشتباه فاحشی شده است. او باید بداند که گرفتار سراب شده و از راه حقیقی خود بازمانده است.

کس را نتوان یافت که جویای تو نیست

جوینده هرچه هست، خواهان تو هست<sup>(۲)</sup>

«از آیه شریفه [الحمد لله رب العالمین] استفاده شود که هر کمال و جمال و هر عزت و جلالی که در عالم هست و چشم احوال و قلب محجوب، به موجودات نسبت می دهد، از حق تعالی است و هیچ موجودی را از خود، چیزی نیست.»<sup>(۳)</sup>

ص: ۷۳

---

۱- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۱۳، ص ۳۵.

۲- دیوان امام خمینی رحمه الله، رباعی مهمان.

۳- آداب نماز، ص ۱۹۹.

انسان جست و جوگر سعادت و کمال باید بیاموزد و از آن پس همواره به خود یادآوری کند که: «ای فقیر! بدان که... هیچ یک از موجودات را از خود چیزی نیست و در ذات خود، جمال و بهایی و نور و سنایی نمی باشد؛ جمال و بهاء منحصر به ذات حق است... پس دل را که مرکز نور فطرت الله است، از جهات متشتته اعدام و نواقص منصرف کن و به مرکز جمال و کمال متوجه نما».(۱)

سخن آخر این است: «به دل بفهمانیم که در جمیع دار تحقّق، کمال و کاملی نیست جز ذات مقدّس کامل علی الاطلاق؛ که آن ذات مقدّس، کمالی است بی نقص و جمالی است بی عیب و فعلیتی است بی شوب و قوّه و خیریتی است بی اختلاط به شریّت و نوری است بی شوب ظلمت. و در تمام دار تحقّق، هر چه کمال و جمال و خیر و عزّت و عظمت و نوریت و فعلیت و سعادت یافت شود، از نور جمال آن ذات مقدّس است. احدی را در کمال ذاتی، با آن ذات مقدّس شرکت نیست. موجودی را جمال و کمال و نور و بها نیست جز به جمال و کمال و نور و بهای آن ذات مقدّس. بالجمله، جلوه نور جمال مقدّس او عالم را نورانی فرموده و حیات و علم و قدرت بخشوده... کسی که به نور معرفت، دلش روشن باشد، جز نور جمال جمیل، همه چیز را باطل و ناچیز و معدوم داند ازلاً و ابدا».(۲)

ص: ۷۴

---

۱- همان، ص ۱۱۸.

۲- همان، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.



آنان که این مهم به باورشان نشست

نمی دانم آیا هرگز کسی را در بزرگی روح و وسعتِ طلب، قابل مقایسه با مولای متقیان دانسته ای؟ می دانی او کجا به آرامش رسید و روح بزرگش ارضا شد؟ می دانی تشنگی و عطش مفرط او در کجا فروکش کرد و آب گوارا و کیمیای رضایت را چگونه به دست آورد؟

مگر نه این است که تو به دنبال اقتدار می گشتی، در جست و جوی علم بودی، افتخار و سربلندی می خواستی، به عشق می اندیشیدی و... آیا حاضری در این راه، از کسانی بهره بجویی که پیش از تو و بیش از تو به اینها اندیشیده اند؟ مگر تو به دنبال عزت و اقتدار نیستی؟ مگر تو طالب آن جایگاه نیستی که همگان به تو افتخار کنند و به مقام و منزلت تو غبطه خورند؟

علی علیه السلام به نهایت این میل و خواسته می اندیشید و به آن هم رسید و آن را برای روح های بزرگی که به چنین جایگاهی می اندیشند و حسرت رسیدن به آن را در دل دارند، شرح داد. او در نجوایی بسیار زیبا با خالق خویش چنین می گوید:

الهی کفا بی عزا أن أكون لك عبدا، و كفى بی فخرا أن تكون لی رباً. (۱)

خدای من، اوج عزت من همین است که بنده تو باشم و اوج افتخار من همین که تو پروردگار من باشی.

آری، علی علیه السلام، آن دریای بی کران خواستن، ساحل عزت و افتخار را بندگی آن عزیز بی همتا می داند. او راه را به خوبی شناخت و به ما

ص: ۷۵

شناساند. مگر نه این است که خالق هستی به آنان که در جست و جوی عزت و افتخارند، بی پرده هشدار داد که هرچه عزت هست و تمام عزت نزد خدا است و بس و این متاع در هیچ جای دیگری یافت نمی شود: «أَيَّتُّغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ آیا عزت را نزد دیگران می جویند؟ بدانید که عزت تنها نزد خدا است». (نساء: ۱۳۹)

علی علیه السلام از همان ابتدا تنها راه آرامش روح بزرگ و بی نهایت طلب خویش را در این دید که از سراب ها بپرهیزد و تنها به سرچشمه حقیقی عزت و اقتدار بیندیشد. او با پذیرش بندگی خدا و سرسپردن در برابر آن عزیز یگانه، قطره پرتلاطم وجود خود را به دریای بی کران هستی سپرد و با محو شدن در آن، خود، دریای بی کرانی از عزت و اقتدار گردید؛ چراکه:

قطره دریاست، اگر با دریاست

ورنه او، قطره و دریا، دریاست

خود فرموده است: «العبودية جوهره کنهها الربوبية؛ بندگی، گوهری است که در جان خود، ربوبیت نهفته دارد». (۱)

همچنین به گفته پیر فانی در آن ذات بی کران:

آن کسی که برای تبعیت از ذات مقدس حق تعالی حرکت می کند، مثل قطره ای [است] که پشتوانه اش دریا، دریای غیر متناهی [است]... ماها چیزی نیستیم خودمان؛ قطره، از قطره هم کوچک تر هستیم. اما اگر متصل بشویم به آن دریا؛ دریای غیر متناهی، حکم همان دریا پیدا می شود. (۲)

ص: ۷۶

---

۱- مصباح الشریعه، باب اول.

۲- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۵، ص ۱۶۷.

گمان نکن تنها عزت است که فقط نزد خدا است و دیگر کمال ها را می توان نزد دیگران نیز جست؛ نه، در هر کمال و جمالی که دل اسیر آن شود، داستان همین است.

«آنکه دنبال قدرت می رود، قدرت مطلق می خواهد، قدرت مطلق خدا است. آنکه دنبال علم می رود، علم مطلق می خواهد، علم مطلق، علم خدا است. هر که دنبال هر کمالی برود، آن کمال مطلقش را می خواهد و همه، خدا را می خواهند؛ خودشان نمی دانند».<sup>(۱)</sup>

همین علی علیه السلام که همچون من و تو و بلکه بی گمان بیش از من و تو به ثروت اندوزی و غنا می اندیشد، هنگامی که با نگاه ژرف خود به ثروت های هستی نظر می افکند، به معیاری بسیار مهم اشاره می کند؛ معیاری که در عین روشنی، از دید بسیاری پنهان مانده است. معیار روشن علی علیه السلام این است: «الغنی و الفقر بعد العرض علی الله سبحانه؛ توانگری و تهی دستی هنگامه حساب رسی نزد خداوند روشن می شود».<sup>(۲)</sup>

بسیاری از ما برای ارضای روح بزرگمان به دنبال کسب ثروتیم، ولی مشکل اساسی این است که پیش از آنکه ثروت را تعریف کنیم، به کسب آن می اندیشیم.

سفارش امیر بزرگ مؤمنان این است که نخست ببینید ثروت چیست، سپس در پی آن باشید تا گرفتار سراب ها نشوید. او می فرماید اگر شما برای

ص: ۷۷

---

۱- همان، ج ۱۹، ص ۲۵۲.

۲- بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۵۳، ح ۸۳.

جاودانگی آفریده شده اید، ثروتتان نیز باید جاودانه باشد. ثروت شما آنی است که بتواند شما را تا جهان دیگر همراهی کند و اگر در نیمه راه، شما را رها کند، هرگز به کارتان نمی آید؛ چونان کسی که در رؤیای خویش، ثروتی هنگفت به دست می آورد، ولی پس از بیداری، چشمش به سفره و جیب خالی خویش می افتد.

خالق هستی به آنان که در جست و جوی دانشند و به فتح قله های بلند آن می اندیشند، چنین پیام می دهد:

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا؛ و از دانش، جز بهره کمی، به شما نرسیده است.» (اسراء: ۸۵)

این سخن نه برای بی سوادان یا آنانی است که در ابتدای راه اندیشه و دانشند. این پیام برای فرزانهانی است که یگانه عصر خویش یا یگانه همه اعصارند. تنها او است که دانش بی کران است و آنچه نزد دیگران است، کمتر از قطره ای است از دریای بی انتهای دانش الهی.

به همین دلیل، سالار شهیدان در دعای عرفه، دریای دانش خود را چیزی جز جهل نمی شمارد و با عجز و زاری، غرقه شدن در دریای علم الهی را طلب می کند. (۱) از همین رو است که شاگرد نمونه این مکتب، در نصیحتی خیرخواهانه، به فرزند خویش و به همه آنان که در پی دانشند، می فرماید:

بدان که یک روز خواهی بر جوانی \_ که به همین سرگرمی ها یا بالاتر از آن \_ از دست رفت، همچون من عقب مانده از قافله عشاق دوست، خدای

ص: ۷۸

---

۱- اشاره ای است به فرازهای پایانی دعای عرفه که عرض می کند: «خدایا، من در آنچه می دانم، نادانم؛ پس چگونه در نادانی هایم نادان نباشم».

نخواستہ، بار سنگین تأسف را به دوش می کشی. پس از این پیر بی نوا بشنو که این بار را بر دوش دارد و زیر آن خم شده است؛ به این اصطلاحات که دام ابلیس است بسنده مکن و در جست وجوی او \_ جَلّ و علا \_ باش. (۱)

یعنی آن علمی که جان تو تشنه آن است، لفظ و اصطلاح نیست تا با دانستن آن آرام گیرد و از تب و تاب فروافتد.

علمی که جز اصطلاح و الفاظ نبود

جز تیرگی و حجاب چیزی نفزود

هرچند تو حکمت الهی خوانیش

راهی به سوی کعبه عاشق نمود (۲)

روح نه با جرعه ای \_ اگر این الفاظ جرعه به حساب آیند \_ که با دریای بی انتهای دانش، تشنگی خود را فرو می نشاند و این دریا، دریای الوهیت و خداوندی است. پس به گفته آن پیر دریا دل: «خودتان را متصل کنید به این دریا؛ دریای الوهیت، دریای نبوت، دریای قرآن». (۳)

مولانای بلخی همین حقیقت را در ابیاتی، چنین نقل می کند:

قطره دانش که بخشیدی ز پیش

متصل گردان به دریاهاى خویش

قطره علم است اندر جان من

ص: ۷۹

---

۱- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۲۰، ص ۱۶۵.

۲- دیوان امام خمینی رحمه الله، رباعی بی راهه.

۳- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۹، ص ۵۳۶.

علی علیه السلام، تشنه رسیدن به بزرگی و عظمت است، ولی برای رسیدن به بزرگی و برآوردن این خواسته روح خود، به پس مانده های بزرگی یا به قدرت های پوشالی و موقت، دلخوش نمی شود. او با آن بزرگی روحی که دارد، در پی معدن بزرگی و عظمت است و آن را در مناجات شعبانیه چنین شرح می کند:

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مَعْلَقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ. (۲)

بارالها! رهایی کامل از همه چیز را برای توجه به خودت ارزانی ام فرما و چشم دل هایمان را به فروغ نظر کردن به خودت روشن گردان؛ تا دیدگان دل، پرده های نور را دریده، به معدن عظمت و جلال برسد و جان هایمان به عزت قدس تو تعلق یابند.

چرا بزرگانی چون مولای متقیان و دیگر امامان که ما همه به بزرگی روح آنان آگاهیم و داشته های فراوانشان را می ستاییم، چنین خود را فقیر و نادار می دانند و دردمندانه و به التماس، کمال ها و خیرها را از او می خواهند؟

پاسخ را باید در نگاه آنها جست؛ آنها جهان و همه دارایی هایش را به گونه دیگری می بینند. «آن کسی که این مناجات را گفته... می بیند خودش

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۹۶.

۲- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

هیچ نیست و هر چه هست، نقص است و هر چه هست، از او است. هر چه کمال است، از او است؛ خودش چیزی ندارد. هیچ یک چیزی ندارند. انبیا هم هیچی نداشتند. همه هیچند و او است فقط. همه هم دنبال او هستند، همه فطرت ها دنبال او هستند. منتها چون ما محجوبیم، نمی فهمیم که ما دنبال او هستیم. آنهایی که می فهمند، آنها وارسته می شوند و می روند سراغ همان معنا.

این کمال انقطاعی که خواستند، کمال انقطاع همین است که از همه این چیزهایی که هست، به کنار باشند» (۱).

پس به دنبال هر چه که هستیم و هر کمالی که چشم ما را مسحور خود ساخته است، باید به خاطر داشته باشیم این بلندی و کمال را تنها با افتادگی و سرسپاری به پیشگاه کامل مطلق می توان به چنگ آورد و هر راه دیگری که برگزینیم، جز به کمالی ناقص یا حتی بیش از آن، به سراب و تباهی نخواهد انجامید.

سیل چون آمد به دریا، بحر گشت

دانه چون آمد به مزرع، کشت گشت

ای خُنک آن مُرده کز خود رسته شد

در وجود زنده ای پیوسته شد (۲)

ص: ۸۱

---

۱- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۱۹، ص ۲۵۳.

۲- مثنوی معنوی، ص ۷۹.

گفتیم در درون ما، میلی بزرگ؛ میل به بی نهایت نهاده شده است و این همه تلاش و تکاپوی آدمیان، زبانه های آن آتش درون، برای رسیدن به آن بی نهایت و به دنبال آن، بی نهایت شدن است. روشن است که راهی به این عظمت، دشواری ها و افت و خیزهای فراوان و سراب های بی شماری پیش رو دارد. تلاشی خستگی ناپذیر و دقتی بی نظیر باید تا این راه، به سلامت پیموده شود.

گفتیم آن دلبری که دل از همگان ربوده و همه را مست خویش ساخته، آن «بی نهایت مطلق» است که ما را آفرید و مهر عشق خویش را بر جانمان زد و آتش اشتیاقش را در دلمان نهاد.

آنچه راه سخت و نفس گیر رسیدن به کمال را آسان می کند و دل را در پیمودن آن بی تاب؛ دعوتی گرم و صمیمی از سویی دیگر است. آن وجود بی همتا، پیاپی این وجود پر آتش و لهیب را به غرقه شدن در دریای بی کران هستی خویش فرا می خواند تا از زندان «خویش» وا رهد و دریایی شود.



این کوشش های انسان در بند خود و خاک، چه سان با آن کشش های نورانی و افلاکی پیوند می خورد؟ این دو، با این همه تفاوت و گسست، چگونه و در کجا همدیگر را می یابند و در آغوش می کشند؟

اینجا است که «دین»، جایگاه خویش را می یابد. «دین از آن هنگام آغاز شد که انسان، شفقت خورشید را در حق دانه هایی که در خاک کاشته بود، مشاهده کرد».<sup>(۱)</sup>

برای آنکه رسالت دین به درستی شناخته شود، باید داستانی را شنید؛ داستان کامل مطلق که می خواست خود را آن گونه که هست، بشناساند.<sup>(۲)</sup>

کامل مطلق چگونه می تواند خود را به دیگران بنمایاند و مگر چنین چیزی شدنی است؟ مگر ماهی \_ که خود غرق در گوشه کوچکی از اقیانوسی بزرگ است \_ می تواند با حقیقت اقیانوس آشنا شود؟

مشکل اینجا است که خداوند، وجودی کامل و جامع بود، در حالی که فرشته ها و جنیان و هر چیز دیگری که بود، موجوداتی محدود و ناقص بودند و صد البته توقعی بیش از این هم نداشتند. پس چه باید می کرد و چگونه باید خود را می شناساند؟ خداوند اراده کرد تا موجودی بیافریند که کشش چنین معرفتی را داشته باشد و خداوند، انسان را آفرید.

ص: ۸۳

---

۱- جبران خلیل جبران، عاشقانه ها، گردآوری: سهیل بوشروی، ترجمه: مسیحا برزگر، تهران، کتاب خورشید، ۱۳۸۲، چ ۷، ص ۵۲.

۲- اشاره به حدیثی قدسی که می فرماید: «من گنجی ناشناخته بودم. دوست داشتم شناخته شوم. پس جهان را آفریدم تا شناخته شوم». بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹.

آدمی آفریده شد، در حالی که در درون او شگفت‌ترین و پیچیده‌ترین ترکیب خلقت به کار رفته بود. خالق انسان، با هنرمندی تحسین برانگیزی، خاک و افلاک را در هم آمیخت و از این دو، انسان را به صحنه گیتی کشاند و هم به این دلیل بود که به خود برای چنین خلقتی، آفرین گفت. (۱)

جالب آنکه از این ترکیب، موجود سومی پدید نیامد تا ویژگی‌هایی متفاوت با عناصر تشکیل دهنده اش بروز دهد، بلکه این موجود، هم خاکی است با تمام ویژگی‌های عالم خاک و هم افلاکی است با همه ویژگی‌های مربوط به آن عالم. به همین دلیل، توجه تمام و کمال به هر کدام و واگذارن دیگری، ضایع شدن بخشی از انسانیت او را در پی دارد. از سوی دیگر، به دست آوردن محدوده هر کدام و تعیین مرزهایی برای آنها نیز کاری است در نهایت دشواری.

این انتخاب‌ها و تعیین‌ها زمانی مشکل‌تر می‌شود که دریابیم حتی جنبه‌دنیایی و خاکی انسان هم تک بعدی و یک‌ساحتی نیست، بلکه دنیای درون انسان خاکی نیز سرزمین هزار پادشاه است که هر کدام برآند تا تمام این سرزمین را تصاحب کنند و جایی برای دیگری نگذارند. ثروت اندوزی، قدرت طلبی، علم‌جویی، شهوت رانی، تن‌پروری، محبوبیت‌خواهی و... همه و همه برآند تا تمام توان آدمی را برای به دست آوردن خواسته‌هایشان

ص: ۸۴

خرج کنند و به دیگری فرصت عرض اندام هم ندهند.

از سویی، یک چیز مسلم است؛ اینکه هیچ خواسته و میلی، بیهوده نیست. بنابراین، دلیلی برای کشتن و سرکوب کردن هیچ میلی وجود ندارد. به گفته استاد شهید مرتضی مطهری:

در سرشت بشر، تمایل به چیزهای بسیاری نهاده شده است. همه این تمایلات مربوط به اموری است که بشر در سیر تکامل خود به آنها احتیاج دارد؛ یعنی هیچ تمایل بیهوده و لغوی که احتیاج به کشتن و میراندن داشته باشد، در وجود بشر نهاده نشده است؛ همچنان که هیچ عضو لغو و بیهوده ای در بدن بشر خلق نشده است. (۱)

و به گفته \_اتین ژیلسون:\_

دشوارترین و در عین حال، مهم ترین تکلیف ما این است که همه آن حالت ها و جلوه های روحی بشر را که به فطرت او شرف و به حیات او شکوه و جلال می بخشد، تثبیت و تأیید کنیم.

از بین بردن یکی به منظور نجات دیگری، کار لغو و بیهوده ای است؛ زیرا بقا و فنای هریک با بقا و فنای دیگری توأم است. (۲)

و انسان، سرگردان و متحیر، در این اندیشه است که چگونه به این نزاع پایان بخشد و به کدام یک از این همه استعداد نهفته در خود بها دهد یا چگونه توان خود را میان این همه تقسیم کند و به هر یک چه سهمی بخشد. مهم تر اینکه هدف باید چه باشد، تا با دانستن آن، به هر کدام، به هر میزان که در رساندن به هدف به کارش می آیند، بها دهد. سختی کار و همچنین هنر

ص: ۸۵

---

۱- مرتضی مطهری، امدادهای غیبی در زندگی بشر، انتشارات صدرا، ص ۴۵.

۲- نقد تفکر فلسفی غرب، ص ۴۶.

این گل سرسبد هستی از همین جا رخ می نماید. او باید در این کشش ها و کوشش ها، راه سعادت و خوش بختی خویش را بیابد، آن را برگزیند، ره پوی این راه شود و خود را به سرمنزل مقصود رساند.

ایلیا پرسید: ... چرا باید یکی را برگزید؟ فرشته جواب داد: زیرا انسان باید انتخاب کند. نیروی او در همین نهفته است: قدرت انتخاب... از این سخت تر، انتخاب راهی برای خویش است. کسی که انتخاب نکند، نزد پروردگار مرده است. (۱)

او چاره ای ندارد. باید انتخاب کند؛ انتخابی دقیق و سرنوشت ساز. او باید به سعادت خود بیندیشد. سعادت و خوش بختی را تنها و تنها در جایی می توان به نظاره نشست که از نقص و کاستی خبری نباشد. آدمی تا در خویش نقصی می بیند و راه نرفته ای، هرگز نمی تواند خود را سعادت‌مند و کامیاب شمارد.

این نقص ها زمانی رخت برمی بندند که آدمی در فرصتی که در اختیار او است، از استعدادها و خواسته های فراوان خود بیشترین بهره را ببرد و با برنامه ای حساب شده و دقیق و با مرزبندی های کارشناسانه، در ساحت های گسترده ای که پیش روی خود دارد، از همه زمینه های پیش رو بهره گیرد و به نتایج مطلوب دست یابد. تنها در این صورت است که هم از تک بعدی شدن و رشد سرطانی برخی زمینه ها و استعدادهای خود جلوگیری می کند و هم با به وجود آمدن ترکیبی مناسب، به کمال مطلوب خود دست می یابد.

ص: ۸۶

در این صورت، تنها یک پرسش می ماند: اینکه از چه راهی می توان به آن برنامه جامع و حساب شده رسید؟ چگونه می توان بدون اتلاف وقت و گرفتار شدن در شیوه های «آزمون و خطا»، حد و مرزهای هر کدام از این خواسته درونی را مشخص کرد و آنها را سامان داد؟

## آغاز قصه دین

قصه دین از همین جا آغاز می شود. قصه دین، قصه محرومیت ها و محدودیت ها نیست. دین، هرگز بر آن نبوده تا آدمیان را از محبوب ها و معشوق هایشان جدا کند و از این راه، با ریاضت و سختی، روحشان را بیازارد و در ازای این همه، بهشتی نصیبشان گرداند و از دوزخی نجاتشان بخشد.

دین اگر به درستی شناخته شود، ترجمان خواسته های پیدا و ناپیدای آدمی است. دین بر آن است تا به من و تو انسان دردمندِ زیاده خواهِ جست و جوگر بفهماند که آنچه جان شما طالب آن است و آنچه ژرفای درونتان از شدت تشنگی و جدایی از آن بی تاب شده، دانش و ثروت و قدرت و شهوت و... حتی بهشت و حور و پری و نهر عسل و... نیست. این دل، بی تاب بی نهایتی است که گرچه همه اینها در او جمع است، ولی خود بسی برتر و بالاتر از اینها است. دل بی تاب خدا است، خود خدا؛ خدایی شدن، یا حتی بیش از آن، غرق شدن در آن دریای بی انتها و او شدن.

دین، پاسخ صمیمی و مثبت خداوند به انسان های تشنه و جست و جوگری است که از عمق جان، سعادت و خوشبختی خود را خواسته اند. دین اگر آن گونه که هست، شناخته شود، نه بار اضافه ای بر همه بارهای انسان و

مشکلی افزون بر همه مشکلات او، بلکه دستی است مهربان که در سخت ترین شرایط به یاری اندیشه و احساسان می شتابد و ما را از غم ها و حسرت های بی شمارمان می رهاند. دین، سدی در برابر زیاده خواهی های انسان نیست، بلکه تأییدی بر خواسته های او و همراهی در مسیر جست و جوی بهترین های او است.

آدمی در ابتدای راه، کتاب آسمانی را می خواند و در آن تأمل می کند و به تفسیر آن می پردازد، ولی در میانه راه، به حقیقتی بس ژرف دست می یابد. او چون ژرف می نگرد، قرآن را ترجمان و تفسیر روشنی از هستی خود می یابد و خود را خواننده و شنونده کتاب وجود خویش می یابد. او دیگر دعوت به عدل و احسان<sup>(۱)</sup> و نیکوکاری و پارسایی<sup>(۲)</sup> و... را نه از کتاب بیرونی، که از زبان جان خود می شنود و تمام وجود خویش را هم صدا با کتاب الهی می یابد.<sup>(۳)</sup>

به گفته آن حکیم الهی و آن مفسر بزرگ:

سخن قرآن، همان سخن آشنای درون است [اما] بیگانه، آن را صدای بیرون از قلمرو روح می پندارد. دعوت قرآن، دعوت همان آشنای همیشگی است.<sup>(۴)</sup>

آن رسولی که زمینیان، او را به \_محمد\_ صلی الله علیه و آله می شناسند و آسمانیان به \_احمد\_ سخنی بیش از آنچه دل تو بدان گواهی می دهد، ندارد. او

ص: ۸۸

---

۱- «همانا خداوند فرمان به عدل و احسان می کند». نحل: ۹۰.

۲- «در نیکی و پارسایی همدیگر را یاری کنید». مائده: ۲.

۳- نک: عبد الله جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۲، چ ۱، ص ۴۱۷.

۴- همان، ص ۴۱۸.

رسول ظاهری همان آفریدگاری است که در نهان تو کشش ها و گرایش ها را آفرید و رسول باطنی تو قرارشان داد و آن گاه که این هر دو رسول، همدیگر را بیابند، \_سلمان\_ و \_مقداد\_ و \_ابوذر\_ به بار می نشینند و رشد می یابند.

امام موسی کاظم علیه السلام درباره این هماهنگی و یگانگی می فرماید:

از سوی خداوند برای آدمیان، دو گونه حجت است: حجت های ظاهری و بیرونی که همان پیامبران اویند؛ حجت های باطنی و درونی که همان اندیشه ها است. (۱)

این دین، سخن دل من و تو است و سخن دل ما همان است که از زبان آن پیامبر عربی هاشمی مکی تراوید. سراب ها و خواسته های سطحی خود را رها کن و به ژرفای خواسته های خود بنگر:

مگر آن خدایی که دین، ما را به پرستش او فرا می خواند، همان کمال بی نهایتی نیست که ما، خود، همواره شیفته و بی قرارش بوده ایم؟

مگر پرستشی که دین بدان امر می کند، چیزی جز گم و فانی شدن در آن وجود بی نهایت است؛ فنایی برای جاودانه شدن و رسیدن به هستی مطلق؟

مگر قیامتی که دین از آن دم می زند، همان جاودانگی نیست که دل، این همه بی تاب آن بوده است؟

مگر نبوت و امامت، فریاد جان های خسته و به ستوه آمده ای نیست که از سراب های بی شمار راه، به تنگ آمده بودند و در آرزوی کسی و راهی بودند

ص: ۸۹

---

۱- جعفر بن محمد یعقوب کلینی، اصول کافی، شرح و تعلیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۶.

تا بی هیچ اتلاف وقتی، به سوی آب حیات رهنمونشان سازد؟

مگر نماز، آن به ظاهر بار ملال آور، همان راه کوتاه و راهبر سریعی نیست که ما را به بی نهایت آرزوها پیوند می زند (۱) و روح بزرگ ما را بزرگ تر و دریایی تر می کند؟

مگر روزه، همان که در نظر برخی، سخت و مزاحم می نماید، همان برنامه حساب شده ای نیست که با تعدیل و کنترل خواسته های جسمانی، روح را بزرگی می بخشد و همت ها را برای رسیدن به اهداف بلند، متعالی می کند؟

مگر خمس و زکات، چیزی جز نمایش قربانی کردن خواسته های کوچک و حقیر پیش پای آرزوهای بزرگ و ماندگار است؟ مگر نه این است که برای رسیدن، باید ایثار کرد؛ باید مالی را که آن قدر دوست داشتنی است که نزدیک است ما را از راه باز دارد، در راه خواسته های بزرگ تر و دست نیافتنی، فدا کرد؟

...

اگر خوب بیندیشیم و اگر با فرهنگ دین آشنا شویم، خواهیم دید که سخن دین چیزی نیست جز آنچه سویدای درونمان همواره فریادگر آن بوده و در پگاه هستی مان به انتظارش نشسته بودیم.

## ۱. دین و بایدها و نبایدها

برای آنان که با پیام دین بیگانه اند، حتی برای آنان که دین دارند، ولی

ص: ۹۰

---

۱- چنان که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «نماز، معراج مؤمن است». اعتقادات مجلسی، ص ۳۹.



فرهنگ دین را نمی شناسند، جای هیچ تردیدی نمی ماند که بایدها و نبایدهای دین، با خواسته های چندان سر سازش ندارد.

«باید»هایی چون: نمازهای مداوم و روزانه، یک ماه روزه داری، پرداخت سالانه خمس و زکات، حج واجب و... هر کدام به گونه ای چیزهایی را بر انسان تحمیل می کند و آزادی ها و خواسته های او را محدود می سازد.

از سویی، «نباید»هایی چون: غیبت، دروغ، ریا، تصرف مال دیگران و... انسان را از سودهای سرشار و زمینه های رشد فراوانی محروم می کند و لذت هایی را به کامش تلخ می سازد.

این سنگینی پذیرش امر و نهی های دین \_ با همه حرف هایی که گفته شد \_ به این دلیل است که از قدرها و قیمت ها آگاهی نداریم.

دنیا، تجارت خانه است(۱) و ما خواه ناخواه باید با اصول تجارت آشنا شویم و گر نه شکی نیست که شتادان بازار، چیزی برای ما باقی نخواهند گذاشت. در این بازار، سود و زیان، نه با سال و ماه و نه حتی با کمتر از آن، که با لحظه ها شکل می گیرد. بهره گیری از هر لحظه؛ یعنی سود و وانهادنش؛ یعنی زیان. اصل اساسی تجارت، سود بردن از لحظه ها است؛ آنکه از لحظه ها بهره نگیرد، مانند کسی که با بی تدبیری، مال از دست دهد، گرفتار زیان خواهد شد.

این نگاه و این حساسیت، ما را بر آن می دارد تا برای همه لحظه ها به دنبال برنامه و قانون باشیم. در این صورت، برنامه ها باری سنگین و جان فرسا نخواهند بود. «بار سنگین تکالیف هنگامی بر تو سبک می شود که تو خودت،

ص: ۹۱

---

۱- به عنوان نمونه نک: بقره: ۱۰۲ و ۲۰۷؛ نساء: ۷۴؛ توبه: ۱۱۱.

جهان و آدم‌ها و رابطه پیچیده اینها را شناخته باشی و به نارسایی‌های غریزه و علم و عقل و وجدان خودت رسیده باشی. اینجا است که منتظر رسول امین می‌مانی و به دنبال او می‌روی تا از خداوند مهربان آگاه، حرف‌ها را بیاورد و پیام‌ها را بخواند» (۱).

آنان که با نگاه دین‌آشنایند و ارزش خود را نیز یافته‌اند، دیگر باید‌ها و نبایدهای دین را نه «تکلیف» (۲)، بلکه «تشریف» (۳) می‌دانند و با روی خوش به پیشوازش می‌روند؛ چراکه ضرورت‌ها را از عمق جان احساس می‌کنند و می‌دانند هیچ‌کس به خوبی خدا، آن‌آشنای راه و انسان و هدف، آن‌خیرخواه مهربان بی‌چشم‌داشت، نمی‌تواند برنامه‌ای مناسب و همه‌جانبه فراهم آورد.

## ۲. دین و خواسته‌ها

ابتدای راه، از بزرگی روح گفتیم؛ از اینکه انسان‌های سالم و طبیعی از روح‌های بزرگی برخوردارند. گفتیم که باید به جان خود اجازه دهیم که زیاده‌طلب باشد و در راه رسیدن به خواسته‌های خویش هر حد و مرزی را نادیده انگارد و راه خود گیرد. در این راه از سراب‌هایی نیز سخن گفتیم و از سراشی‌هایی که همان روح بزرگ را با همان زیاده‌خواهی‌هایی که دارد، به ژرف‌ترین دره‌های تباهی و سقوط می‌کشاند.

باید همواره به خاطر سپرد که ما نمی‌خواهیم تنها دلمان خوش باشد که

ص: ۹۲

---

۱- نامه‌های بلوغ، ص ۱۱۴.

۲- به معنای باری سنگین که به سختی تحمل می‌شود.

۳- که شرافت بخش و افتخار آفرین است.

از روح بزرگی بهره مندیم. ما آن گاه به آرامش می رسیم که از روح بزرگمان، بهره کافی را برده باشیم. «ما خواهان دل گرمی نیستیم؛ ما می خواهیم به شکل کامل تری به آگاهی برسیم»<sup>(۱)</sup>.

برای یک دهنده تیز و چابک، به هر سویی و به هر بهانه ای یا حتی بی هیچ بهانه ای دویدن، هنر نیست. او باید بداند به سوی چه چیزی باید بدود و از آن مهم تر، آن هدف عالی و ارزشمندی که ارزش یک عمر دویدن را دارد، کدام است.

این جان های به شور آمده، این همه توان و انرژی جاری شده و این عشق سرکش و یاغی رسیدن به کمال و سعادت، آن گاه سازنده و ارزشمند است که به کاری آید، نه آنکه چون فرفره، مدتی بر گرد خود بچرخد و پس از تخلیه شدن بر زمین افتد و مرگش فرا رسد و از این همه، هیچ نتیجه ای عایدش نشود. دین، سرانجام فریادها و ناله های همه حقیقت خواهان و تشنگانی است که نتوانستند خود را حیوان بنامند و سر در آخور طبیعت گذارند و خوش باشند.

برای رسیدن به خواسته ها باید هزینه کرد و هرچه خواسته ها بزرگ تر باشند، هزینه ها سنگین تر خواهند بود. آن کس که نمی تواند خود را حیوان انگارد و بر آن است تا تعریفی بهتر برای خود بیابد، باید همواره دو اصل اساسی را پیش چشم خود داشته باشد. به گفته آن روح بزرگ و قدسی:

این عشق ذاتی [عشق به کمال مطلق] اگر بخواهد در صراط مستقیم صدق و

ص: ۹۳

---

۱- گزیده نامه های عاشقانه جبران خلیل جبران، ص ۴۲.

عدم خطا باشد، باید در سایه دو اصل باشد که یکی، حکمت و دیگری، حرّیت است.<sup>(۱)</sup>

حکمت به ما می آموزد که پیش از به راه افتادن، باید هدف را شناخت، آن را ارزش گذاری کرد، راه را یافت، شیوه های پیمودن راه را مطالعه کرد و در آخر، از آن همه توان انباشته در خویش، بهره جست و به راه افتاد.

تنها در صورتی می توانیم خاطری آسوده داشته باشیم که از این روح بزرگ و این انرژی فراوان، کمال استفاده را ببریم.

پس «بگذارید روحتان، شورتان را با یاری عقلتان هدایت کند تا شورتان بتواند با رستاخیز هر روزه اش زنده بماند و مانند ققنوس، از میان خاکستر خویش برخیزد».<sup>(۲)</sup>

آزادی به چه کار می آید؟

حکمت، در معنای وسیع آن<sup>(۳)</sup> یا همان عقل و اندیشه، به ما می آموزد که چگونه کسری و ناقصی های خود را پر و از این راه، خود را کامل کنیم. اینکه نیازمندی ها و نقص های ما چه چیزهایی است، نیازمند چیزی بیش از عقل و

ص: ۹۴

---

۱- تقریرات فلسفه امام خمینی رحمه الله، ج ۳، ص ۳۳۹.

۲- جبران خلیل جبران، جاودانه ها، گردآوری: سهیل بوشروی، ترجمه: مسیحا برزگر، تهران، کتاب خورشید، ۱۳۸۳، چ ۷، ص ۱۵۸.

۳- تأکید ما بر معنای وسیع حکمت به این دلیل است که معنای خاص و دقیق آن، پیراستن اندیشه از حیوان انگاری انسان است؛ که در درون خود، حرّیت و آزادی را نیز جای داده است. نک: سیدروح الله موسوی خمینی رحمه الله، شرح حدیث جنود عقل و جهل، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ص ۱۵۱.

اندیشه یا حکمت به معنای وسیع آن است.

انسانی که خود را در خوردن و خوابیدن و لذت بردن و خشم گرفتن، یافته است و تعریفی بیش از این از خود ندارد، طبیعی است که کاستی های خود را نیز تنها در همین ها می بیند. در این صورت، عقل، تنها می تواند به او بیاموزد که چگونه در کار خوردن و خوابیدن و لذت بردن و... گوی سبقت از دیگران برآید.

چنین کسی تا از بینش ها و گرایش های حیوانی خویش فارغ نشود و تا نتواند خود را بیش از یک حیوان و بالا-تر از آن تعریف کند، هرگز نمی تواند به سعادت حقیقی خویش دست یابد. چنین کسی هیچ گاه لبخند رضایت روح خود را نخواهد دید.

آزادی؛ یعنی عقل را از چنبره خوشی ها و ناخوشی های حیوانی رها کردن و در محیطی انسانی، اندیشیدن و این، تنها راه رسیدن به سعادت و کمال حقیقی است. «بدان که تعدیل قوای نفسانیه، که غایت کمال انسانی و منتهای سیر کمالی بسته به آن است \_ بلکه به یک معنی، خود آن است \_ از مهمات امور است که غفلت از آن، خسارت عظیم و خسران و شقاوت غیر قابل جبران است».<sup>(۱)</sup>

آن گاه که عقل از چنگال حیوانیت آزاد شد، فرصتی می یابد تا زندگی انسانی را بیازماید و به خواسته های انسانی خود بیندیشد. در این صورت است که با احترام به خواسته های طبیعی خود \_ که حیات او در گرو آن است

ص: ۹۵

— سهم آن را تمام و کمال می پردازد و با قرار گرفتن بر مسند عدل و نظم، آدمی را به تعادل و رشد رهنمون می شود.

«و حرّیت ذاتی؛ یعنی انسان از عبودیت شهوت و حرص بتواند خود را خلاص نماید. هر قدر انسان اسیر شهوت و حرص و طمع و ظلمت و حسد و غیره باشد، به کمال نمی رسد. آن وقتی انسان راه ترقی را سیر می کند که از عبودیت و اطاعت حرص و شهوت بیرون آید و از زنجیر آنان خلاص شود... اگر انسان صفای ذاتی را فراهم آورد، این دو معنی حاصل می شود و صفای ذاتی در همان حد و درجه اعتدال واقع شدن است.»<sup>(۱)</sup>

بنابراین، دین با فهمی کامل و جامع از انسان و خواسته هایش بر آن است تا با تعدیل خواسته های دنیایی و حیوانی او، راه را برای رسیدن او به خواسته های انسانی اش هموار کند.

### ۳. دین و دنیا

و تو اینک به خوبی می دانی که دین، هیچ خصومتی با دنیا ندارد؛ دلیلی هم برای خصومت نیست. «آن دنیایی که تکذیب شده است، این عالم طبیعت [نیست]، این عالم طبیعت نور است. دل بستگی های به این عالم، انسان را بیچاره می کند. ظلمت ها از این دل بستگی هایی است که ما داریم.»<sup>(۲)</sup>

تمام سخن دین، آموزش نوع نگاه ما به دنیا است و اینکه روح تعالی خواه

ص: ۹۶

---

۱- تقریرات فلسفه امام خمینی رحمه الله، ج ۳، صص ۳۳۸ و ۳۳۹.

۲- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۱۳، ص ۳۴؛ همچنین نک: شرح چهل حدیث، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

ما به کدام سو نظر دارد و به کدام سو باید نظر داشته باشد. آیا شایسته است زیبایی‌ها و جاذبه‌های دنیا، تمام فکر و ذکرش را به خود مشغول کند یا دنیا کوچک تر از آن است که خود را سرگرم آن کند و از مسیر کمال جویی باز ماند؟

«همه انبیا آمدند برای اینکه دست شما را بگیرند؛ از این علایقی که همه‌اش بر ضد آنی است که طبیعت و فطرت شما اقتضا می‌کند، دستتان را بگیرند و از این علایق نجاتتان بدهند و واردتان کنند به عالم نور. اسلام هم در رأس همه ادیان است.»

این ادعیه، مهیا می‌کنند این نفوس را برای اینکه این علایقی که انسان دارد و بیچاره کرده انسان را این علایق، این گرفتاری‌هایی که انسان در این عالم طبیعت دارد و انسان را سرگشته کرده است، متحیر کرده است، نجاتش بدهند و آن راهی که راه انسان است، ببرند. راه‌های دیگر راه انسان نیست؛ صراط مستقیم، راه انسانیت است»<sup>(۱)</sup>.

سخن، سخن بازیچه بودن دنیا است؛ حق این است که دنیا با همه بزرگی، زیبایی‌ها و جاذبه‌هایش، به وسعت روح بلند تو نیست. پس این بازیچه و دل مشغولی کودکانه را باید و نهاد و به آنچه حقیقت است، اندیشید. امیرمؤمنان علی علیه السلام چه زیبا می‌فرماید: «من عرف قدر نفسها لم یهنها بالفانیات؛ آن کس که قیمت جان خویش را شناخت، با سرگرم شدن به آنچه فناپذیر است، به

ص: ۹۷

آن اهانت نمی کند» (۱).

آنکه خود را شناخت و با جایگاه خویش در عالم هستی آشنا شد، هرگز نمی تواند روح بلند و متعالی خویش را گرفتار بازیچه های کودکانه کند و از مطلوب واقعی و دلبر حقیقی غافل سازد. اگر ما برای جاودانه شدن آفریده شده ایم: «خلقتم للبقاء، لا للفناء؛ برای جاودانگی آفریده شده اید، نه برای نابودی» (۲).

پس تنها آنچه بوی جاودانگی دهد، شایستگی ورود به حریم دل ما را دارد و باقی را \_ هرچه و هر قدر که باشد \_ باید وانهاد. به همین دلیل، کتاب هدایت، بارها و بارها دنیا را بازیچه ای کودکانه خواند و انسان های اندیشمند را از آن برحذر داشت. (۳) بنابراین، سخن حکیمانه آن است که «این دنیا با تمام زرق و برق ظاهری اش ناچیزتر از آن است که قابل محبت باشد» (۴).

نمی دانم هرگز اندیشیده ای که «دنیا»، چه نام ننگین و شرم آوری را با خود به یدک می کشد؟ آیا سر آنکه روح های بسیار بزرگی که راه خویش را بازجسته اند، هرگز نتوانستند به دنیا روی خوشی نشان دهند، یافته ای؟

نامی که برای دنیا انتخاب کرده اند، به حق، برازنده آن است: کوچک تر و

ص: ۹۸

---

۱- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۸۷۷.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۹ و ج ۵۸، ص ۷۸.

۳- به عنوان نمونه نک: انعام: ۳۲؛ عنکبوت: ۶۴؛ طور: ۱۲؛ مائده: ۵۷ و...

۴- ولایت فقیه به ضمیمه جهاد اکبر، ص ۲۵۴.



پست تر(۱) یا از این هم بدتر: کهنه ای آغشته و کثیف که دل را هیچ رغبتی به آن نیست. از این دنیا جز بهره کشی برای رسیدن به آن کمال بی انتها و آن ابدیت شیرین و گوارا چه کاری برمی آید!؟

«ابدیت، ابدیت! والاترین آروزی بشر، عطش ابدیت، همان چیزی است که آدمیان عشق می نامند... آنچه ابدی نباشد، راستین نیست... شاعران همه اعصار در اعماق روحشان جلوه چون آب گذران زندگی را حس کرده و از آن به تلخی نالیده اند. از گفته پینداروس \_ «رؤیای یک سایه» گرفته تا گفته \_ کالدرون \_ که «زندگی رؤیا است» و گفته \_ ش کسپیر \_ «ما خود خمیرمایه رؤیاییم»... بی اعتباری جهان گذران و عشق، دو نوای اصیل و دل نشین از شعری راستین است. احساس بی اعتباری جهان گذران، شعله عشق را در دل ما می افروزد و فقط عشق است که بر این بی اعتباری گذران غلبه می کند؛ که زندگی را از نو سرشار می کند و به آن ابدیت می بخشد».(۲)

به آن روح های بزرگی که مطلوب و معشوق خود را در این دنیای کوچک و چرکین می جویند، چه باید گفت. آنها شنیده اند که «گنج را باید از زمین بیرون کشید» یا «گنج را در ویرانه باید جست»، ولی نمی دانند این مثل، ترفند آن پیر دنیا دیده ای است که از این راه، فرزندان خویش را به کشت فراخواند و خرابه را مزرعه ای برای فردایشان کرد؛ چه زیبا و پرمغز گفته اند:

ص: ۹۹

---

۱- اگر آن را از ماده «دنی» بدانیم، نه «دنو».

۲- درد جاودانگی، ص ۷۴.

«الدنيا مزرعه الآخرة؛ (۱) دنیا کشتزار آخرت است».

مولانای بلخی در تمثیلی بسیار زیبا، روح های بزرگی که مطلوب خویش را در دنیا می جویند، به صیادی تشبیه می کند که سایه پرنده ای، او را به خطا می اندازد و مدت ها عمر و توان و تیرهای خود را صرف شکار آن می کند، ولی آنچه از این همه به دست می آورد، چیزی جز زیان و از دست دادن فرصت ها نیست.

م\_رغ بر بالا، پران و سایه اش

می دود بر خاک، پَرانِ مرغ و ش

ابلهی، صیاد آن سایه شود

می دود چندان که بی مایه شود

ب\_ی خبر ک\_ان\_ع\_کسِ آن م\_رغ ه\_واست

بی خبر که اصل آن سایه کجاست

تیر اندازد به سوی سایه، او

ترکشش خالی شود از جست و جو

ترکش عمرش تهی شد، عمر رفت

از دویدن در شکار سایه تفت

ص: ۱۰۰

---

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۸۹۰.

سپس به زیبایی چنین نتیجه می گیرد:

سایه یزدان بود بنده خدا!

مرده ای این عالم و زنده، خدا

دامن او گیر زوتر بی گمان

تا رهی از آفت آخر زمان(۱)

همه ما چون آن صیاد در پیِ مراد خویشیم؛ برای همه ما مهم است که بدانیم آیا با راهی که در پیش گرفته ایم، می توان به مراد دل رسید یا گرفتار سراب ها و آب نماها شده ایم.

بی پرده بگویم، راه دنیاخواهی و خداجویی از هم جدا است و خیال به دست آوردن هر دو، اشتباه بزرگی است که برخی گرفتار آند و نتیجه ای جز از دست دادن فرصت ها عایدشان نمی شود.

آنان که برای شیرین کردن دین در کام دنیاطلبان، تلاش می کنند تا دین را در جهت آبادانی و رفاه دنیا و آخرت تفسیر کنند، دچار چه اشتباه فاحشی شده اند. «آنهايي که خیال کردند نبیّ ختمی و رسول هاشمی \_ صلی الله علیه و آله و سلم \_ دعوتش دارای دو جنبه است: دنیایی و آخرتی و این را مایه سرافرازی صاحب شریعت و کمال نبوت فرض کرده اند، از دیانت بی خبر و از دعوت و مقصد نبوت عاری و بری هستند. دعوت به دنیا از مقصد انبیای عظام به کلی خارج و حس شهوت و غضب و شیطان باطن و ظاهر برای دعوت به دنیا کفایت می کند؛ محتاج بعث رُسل نیست. اداره شهوت، قرآن و

ص: ۱۰۱

---

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول.

اشتباه نشود، دین به تمام خواسته های غریزی انسان احترام می گذارد و به اهمیت آنها گواهی می دهد، ولی به همان نسبت که انسان را در زمینه معنویت و ارزش های حقیقی به سبقت از دیگران و داشتن روح بزرگ فرا می خواند، به همان نسبت و برای رسیدن به همان اهداف، لازم می داند که در زمینه غریزه ها، به قدر ضرورت بسنده شود تا راه سعادت حقیقی هموار گردد. (۲).

بنابراین، اگر دین به امور دنیایی انسان ها پرداخته، تنها به این دلیل است که می خواهد با بیان حد و مرزهای هر کدام، زمینه رشد و تعالی انسان ها را فراهم آورد. «... انبیا [که] مردم را از دنیا باز دارند و تقیید اطلاق شهوت و غضب کنند و تحدید موارد منافع نمایند، غافل گمان کند دعوت به دنیا کنند. آنها می فرمایند: مال را از هر راه تحصیل مکن و شهوت را به هر طریق فرو نمان، نکاح باید باشد، تجارت و صنعت و زراعت باید باشد؛ با آنکه در کانون شهوت و غضب اطلاق است.

پس آنها جلوگیر اطلاق هستند، نه داعی به دنیا. روح دعوت به تجارت، تقیید و بازداری از به دست آوردن باطل است و روح دعوت به نکاح، تحدید طبیعت و جلوگیری از فجور و اطلاق قوه شهوت است» (۳).

سخن صریح و شفاف دین، وسیله و ابزارانگاری دنیا است. هیچ عاقلی

ص: ۱۰۲

---

۱- آداب نماز، ص ۴۵؛ نک: شرح چهل حدیث، ص ۱۷.

۲- نک: شرح چهل حدیث، ص ۱۶.

۳- آداب نماز، ص ۴۵.

از «ابزار» بد نمی گوید و آن را لعن و نفرین نمی کند. به همین جهت، زُهبانیت و ترک دنیا، چیزی جز حماقت و سادگی نیست و به همین دلیل، اسلام به شدت با آن به مخالفت برخاسته است. (۱) البته دل بستن به ابزار هم کار عاقلانه ای نیست و به اندازه ترک دنیا، بلکه بیش از آن، به خطا رفتن و راه گم کردن است. نگاه صحیح، همان است که بزرگان دین به ما آموخته اند و آن، نگاه ابزاری به دنیا است.

کسی که در بیابانی خشک و بی حاصل گم می شود و امید خلاصی ندارد، باید ارزش وسیله نقلیه خود را به خوبی بداند؛ زیرا جان او بسته به استفاده صحیح او از فرصت ها است و آن وسیله، در این استفاده، او را به خوبی یاری می رساند. اگر در بیابانی که تا چشم کار می کند عطش و تشنگی است، سوختش تمام شود، دیگر نه تنها این وسیله به کارش نمی آید، که نجات جانش بسته به این است که از خیر این «مزاحم» بگذرد و توان و فرصت اندک خویش را صرف هل دادن و کشیدن آن وسیله به دنبال خود نکند.

دنیا، وسیله رسیدن ما به هدف است؛ گاهی تعریف و تمجید زیادی از وسیله، دل بستگی ایجاد می کند و این دل بستگی ها آن هنگام که باید به راحتی دل کند و جدا شد، آدمی را به زحمت می اندازد. به همین دلیل است که دین، در تعریف ها و تمجیدهای مادی و دنیایی خود، همواره میزان علاقه ها و دل بستگی ها را در نظر دارد. مثلاً به فرزندان توصیه می کند که پدر و مادر را

ص: ۱۰۳

---

۱- نک: محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ج ۱۰، ص ۵۲۴.

احترام کنند و حتی از اف گفتن به آنها هم ابا کنند. (۱) در هیچ جای قرآن، به علاقه داشتن نسبت به فرزند توصیه نشده است، بلکه حتی گاهی از موانع و راه های انحرافی نیز شمرده شده است. چرا؟

فرزند، ممکن است در پیچ و خم های زندگی و به دلیل نادانی، حقوق والدین را فراموش کند و به آنها بی توجه باشد. پس لازم است که دین به اهمیت محبت به والدین اشاره کند و احسان به آنها را حتی در ردیف اهمیت توحید قرار دهد. (۲)

دل والدین، به طور طبیعی برای فرزندان می تپد و حتی گاهی در این راه، گرفتار زیاده روی هم می شوند. دیگر چه دلیلی دارد دین بر آن تأکید کند. حتی گاهی تأکید بیشتر موجب می شود از آخرت خود غافل شوند و فرزندانشان، دنیای آنها گردند.

به دلیل پرهیز دادن والدین از این خطر بزرگ، قرآن کریم نه تنها سفارش به این امر طبیعی نمی کند، بلکه گاهی این مهم را متذکر می شود که علاقه های لجام گسیخته می تواند مانعی در راه سعادت حقیقی والدین شود. (۳)

#### ۴. دین و آرامش گم شده

دین آمده تا به همه روح های بزرگ بگوید که روح شما آن قدر بزرگ است که جز با خدا هرگز به آرامش و رضایت درونی دست نمی یابد و شما

ص: ۱۰۴

---

۱- اشاره به: اسراء: ۲۳.

۲- نك: بقره: ۸۳.

۳- نك: توبه، ۲۴.

را راحت نمی گذارد.

«تا نرسد به آن جایی که اتصال به دریای کمال مطلق پیدا بکند و فانی در آنجا بشود، برایش اطمینان حاصل نمی شود.» «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>(۱)</sup> نه به ریاست جمهوری و نه به قدرت قدرت های بزرگ و نه به دارا بودن همه مُلک و ملکوت.

آنی که اطمینان می آورد و نفس را از تزلزل بیرون می آورد، «ذکر الله» است، نه ذکر الله به اینکه با لفظ، ما «لا إله إلا الله» بگوییم؛ ذکر اللهی که در قلب واقع می شود، یاد خدا، توجه به او»<sup>(۲)</sup>.

آرامش، میوه بسیار شیرین و دل چسب و البته بسیار کمیاب رسیدن به خواسته ها و تمایلات انسانی است. تنها کسی می تواند به این میوه حیاتی و حیات بخش دست یابد که به کام دل، تمام و کمال رسیده باشد و هرآنچه دلش طالب آن بوده و به هر میزانی که خواسته است، به آن دست یافته و گرد ناکامی یا فنای خواسته ها و محبوب هایش بر جانش ننشسته باشد.

تو، خود، خوب می دانی که در این دنیا که محکوم فنا و نابودی است و هر نوش آن آمیخته به نیش یا نیش هایی است، چنین امنیتی بیشتر به افسانه شباهت دارد تا واقعیتی دست یافتنی.

کسی که شر و شور دنیا را بشناسد و با تلخ و شیرین آن آشنا باشد، می فهمد و بلکه ایمان پیدا می کند که آن آرامش و اطمینان قلب، آن رسیدن به

ص: ۱۰۵

---

۱- «آگاه باشید که تنها یاد خدا، آرام بخش دلها است.» رعد: ۲۸.

۲- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۱۴، ص ۲۰۶.

خواسته‌ها و همه خواسته‌ها، تنها و تنها در آن ذات بی‌همتایی است که کرانه‌ناپذیر و بی‌نهایت مطلق است. تنها او است که می‌تواند این روح سرکش و عصیانگر را آرامش بخشد و جان تشنه و سرگردانش را سیراب سازد: «وَسَيَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا؛ و خداوند به آنها شرابی پاک می‌نوشاند». (انسان: ۲۱)

دین، اکسیر‌رهایی بخش انسان از چنگال محدودیت‌ها و نقص‌های دنیا است. دین با نمودن راهی برای فرار از این تنگناهای کشنده، آدمی را به آنچه عمق‌جانش همواره خواهانش بوده، راه می‌نماید و به او آزادی و رهایی می‌بخشد.

آرامش، آن اکسیر شفابخش دل‌کاروان‌انسانیت در گستره حیات بشری، تنها در رسیدن به آن وجود یگانه بی‌همتا یافت می‌شود. «آنچه همه را مطمئن می‌کند و آتش فروزان نفس سرکش و زیادت طلب را خاموش می‌نماید، وصول به او است و ذکر حقیقی او جلّ و علا آرامش بخش است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۱).

گویی فرماید: توجه، توجه! به ذکر او فرورو تا قلبت که سرگشته و حیرت زده از این سو به آن سو و از این شاخه به آن شاخه پرواز می‌کند، طمأنینه حاصل کند.

پس ای فرزند عزیزم که خداوند تو را با ذکر خود مطمئن القلب فرماید، نصیحت و وصیت پدر سرگشته و حیرت زده ات را بشنو و به این در و آن در برای رسیدن به مقام و شهرت و آنچه مورد شهوات نفسانیه است، مزن؛ که به

ص: ۱۰۶

---

۱- «آگاه باشید که یاد خدا باعث آرامش دل‌ها است». رعد: ۲۸.



هر چه برسی، از نرسیدن به مافوق او متأثر می شوی و حسرت بالاتر را می بری و ناراحتی های روحیه ات افزون می شود» (۱).

تنها خدا می داند که این جان های از بند رسته و به جانان پیوسته، در این رهایی و آزادگی، چه نشاط و بهجتی خواهند یافت:

جان های بسته اندر آب و گل

چون رهند از آب و گل ها، شاد دل

در هوای عشق حق، رقصان شوند

همچو قرص بدر، بی نقصان شوند

چشمشان رقصان و جان ها خود مپرس

وانکه گردد جان از آنها خود مپرس (۲)

آن گاه که از همه این بندها خلاصی یافت و آزادگی را با تمام وجود در آغوش کشید، تنها خدا می داند که صدای مهربان و صمیمانه آن یگانه بی همتا، به او چه شادی و سروری خواهد بخشید؛ گرم و صمیمی. معشوقی \_ که صد البته خود عاشق تر است \_ عاشق خویش را به گرمی چنین می خواند:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي... (فجر: ۲۷ \_ ۳۰)

ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام (به یاد خدا) امروز به حضور پروردگارت باز آی که تو خوشنود (به نعمت های ابدی او) و او راضی (از اعمال نیک)

ص: ۱۰۷

۱- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۱۶، ص ۲۱۲.

۲- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۶۹.

توست. بازآی و در صف بندگان خاص من درآی و در بهشت رضوان من داخل شو.

می دانی آن یار، که را به سوی خود می خواند؟ می دانی آن «نفس مطمئن» که خداوند، گرم و صمیمی، او را به نهران خانه خود دعوت می کند، کیست؟

«آن نَفْسِ مُطْمَئِنَّةٍ»؛ یعنی آن نفسی که دیگر هیچ خواهشی ندارد... تمام عالم را اگر به دست او بدهند، وقتی فکر می کند، می بیند نقیصه دارد؛ خواهشش غیر این است. آن وقت مطمئن می شود که به کمال مطلق برسد. کمال مطلق آن وقتی است که او باشد؛ غیر او نباشد در کار. توجه به ریاست، توجه به سلطنت، توجه به عالم ماده، توجه به عالم های دیگر، به غیب، به شهادت، هیچ نباشد. یاد، منحصر شده باشد به یاد خدا. آنجا نفس «مطمئن» می شود. آن وقت است که مورد این خطاب واقع می شود که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»؛ ای نفسی که به آنجا رسیدی که مطمئن شدی؛ از لغزش بیرون رفتی و توجه نداری به جای دیگر... حالا دیگر برگرد به سوی خدای خودت». (۱)

## ۵. دین و ارزش آدمی

دین آمده تا به همه بگوید روح شما بزرگ است؛ پس بزرگش دارید و آن را به بهایی اندک و «ثمنی بخر» (۲) نفروشید.

دین در تلاش است تا به ما بفهماند دنیا با تمام بزرگی و شکوهش، در

ص: ۱۰۸

---

۱- صحیفه امام خمینی رحمه الله، ج ۱۴، ص ۲۰۶.

۲- با الهام از آیه ۲۰ سوره یوسف که خداوند می فرماید: «یوسف را به بهایی بسیار ناچیز فروختند؛ که بسیار زاهدانه بود».

برابر بزرگی روح آدمی، کوچک و حقیر می نماید. از همین رو، گفته اند: «لیس لانیس کم ثمن الا الجنة؛ فلا تبعوها الا بها؛ برای جان شما بهایی جز بهشت نیست؛ زنهار که خود را به کمتر از آن نفروشید»<sup>(۱)</sup>.

کتابی که از آسمان به دنیای خاکی نزل کرد، نیامد تا برای من و تو قصه بگوید و سرگرممان کند؛ «درست تفکر کن عزیزم، قرآن \_ نعوذ بالله \_ کتاب قصه نیست؛ شوخی با شما نمی کند؛ بین چه می فرماید!»<sup>(۲)</sup>.

اگر قرآن، داستان آفرینش انسان و روح او را می گوید،<sup>(۳)</sup> برای آن است که ما بفهمیم این روحی که با بازی های کودکان ضایعش کرده ایم، روح خدا است که به امانت به ما سپرده شده است. بدانیم این روح جدا شده از بی نهایت و گرفتار آمده در زندان تنگ و نفس گیر دنیای خودساخته ما، می خواهد به همان بی نهایت نخستین خویش بازگردد و از این همه حرمان و بی تابی خلاصی یابد:<sup>(۴)</sup> «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ جملگی از خداییم و به سوی او باز می گردیم». (بقره: ۱۵۶)

دین آمده تا به ما بگوید خود را هرگز بی ارزش ندانید و بد نخوانید؛ زیرا خداوندی که برای تو دینی فرستاده است، تو را چنین نمی بیند. «ما همگی

ص: ۱۰۹

---

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۴۵۶.

۲- شرح چهل حدیث، ص ۲۲.

۳- نک: ص: ۷۲؛ حجر: ۲۹؛ سجده: ۹.

۴- در کتاب آتش فراق، نوشته این پژوهشگر ماجرای آفرینش و روح خدایی انسان و نیز دلیل این همه بی تابی ها و دل تنگی های او آمده است. رضا حسینی فر، آتش فراق، انتشارات نشاط، ۱۳۸۱، چ ۱.

اساساً خوب و بزرگ هستیم. او هیچ سلیقه ای در تو جست و جو نمی کند که بخواهد تو خودت را با آن دم ساز کنی؛ هیچ انتخابی را برای تو برنگزیده است، بلکه فقط با واقعیت تو روبه رو است» (۱).

دین آمده است تا به ما بگوید شما با خدا غریبه نیستید؛ شما حتی پاره ای جدا شده از او هم نیستید؛ آن روحی که شما آن را بخشی از خود، یا من واقعی خود می دانید، روح خدا بوده و هنوز هم همین گونه است. او هنوز هم روح را و شما را از خود می داند. شما تا این اندازه با خدا و خدا تا این اندازه با شما.

و در آخر، دین، تنها توصیه به یک نگاه است:

نگاه به خود؛

نگاه به خدا؛

نگاه به بی نهایت؛

همین.

ص: ۱۱۰

اگر تاکنون همراه بودی، آنچه به دست آمد، راهی است به سوی آن بی نهایت حقیقی؛ همان که دل، همواره به یادش تپید و در طلبش، از بندها رهید.

و آنچه می ماند، شرح چگونگی همراهی دین است با آن روح های بزرگی که راه را شناخته و به سوی شتافته اند. باید دید این امرها و نهی ها و این توصیه ها و تحذیرها چه سان با جان آدمی پیوند می خورند و رشدش می بخشند.

باشد که توفیقی دهند و در نوشته ای دیگر به این مهم پرداخته شود.

به امید حق

\* قرآن کریم.

\* نهج البلاغه.

\* مفاتيح الجنان.

۱. آرت، هانا، انقلاب، ترجمه: عزت الله فولادوند، تهران سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاداسلامی، بی تا.

۲. امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، تهران، کتاب خانه صدوق، ۱۳۶۶.

۳. بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تهران، نشر نغمه، ۱۳۷۴.

۴. جوادی آملی، عبدالله، رحیق مختوم، قم، مؤسسه اسراء، ۱۳۷۵.

۵. \_\_\_\_\_، شریعت در آینه معرفت، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۶. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بی جا، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، بی تا.

۷. حسینی فر، رضا، آتش فراق، بی جا، انتشارات نشاط، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۸. خلیل جبران، جبران، جاودانه ها، گردآوری: سهیل بوشروی، ترجمه: مسیحا برزگر، تهران، کتاب خورشید، چاپ هفتم، ۱۳۸۳.

۹. \_\_\_\_\_، عاشقانه ها، گردآوری: سهیل بوشروی، ترجمه: مسیحا برزگر، تهران، کتاب خورشید، چاپ هفتم، ۱۳۸۲.

۱۰. \_\_\_\_\_، گزیده نامه های عاشقانه جبران خلیل جبران و ماری هاس کل، ترجمه: مجید روشنگر، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۸۳.

۱۱. دُا نامونو، میگل، درد جاودانگی، ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی، نشر البرز، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

۱۲. ژیلسون، اتین، نقد تف کر فلسفی غرب، ترجمه: احمد احمدی، تهران، انتشارات حکمت، چاپ سوم، ۱۴۰۲ ه. ق.

۱۳. سعدی، مصلح الدین، کلیات، تهران، فروغی، ۱۳۶۸.

۱۴. سعیدی مهر، محمد و امیر دیوانی، معارف اسلامی، دفتر نشر معارف، چاپ پنجاه و یکم، ۱۳۸۲.

۱۵. صفایی حایری، علی، نامه های بلوغ، قم، انتشارات هجرت، بی تا.

ص: ۱۱۲

۱۶. صفایی، علی، وارثان عاشورا، قم، انتشارات هجرت، بی تا.

۱۷. کلینی، جعفر بن محمد یعقوب، اصول کافی، شرح و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.

۱۸. کوئلیو، پائولو، کوه پنجم، ترجمه: آرش حجازی، تهران، انتشارات کاروان، ۱۳۸۲.

۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بی جا، مؤسسه الوفاء، بی تا.

۲۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الح کمه، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲.

۲۱. مطهری، مرتضی، امدادهای غیبی در زندگی بشر، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴.

۲۲. \_\_\_\_\_، گفتارهای معنوی، تهران، انتشارات صدرا، چاپ هفتم، ۱۳۶۷.

۲۳. موسوی خمینی، سید روح الله، آداب نماز، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله.

۲۴. \_\_\_\_\_، تقریرات فلسفه امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، بی تا.

۲۵. \_\_\_\_\_، دیوان امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، بی تا.

۲۶. \_\_\_\_\_، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۲.

۲۷. \_\_\_\_\_، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، بی تا.

۲۸. \_\_\_\_\_، صحیفه امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، بی تا.

۲۹. \_\_\_\_\_، ولایت فقیه به ضمیمه جهاد اکبر، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۰. همیلتون، مالکم، جامعه شناسی دین، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشارات تبیان، ۱۳۷۷.



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

